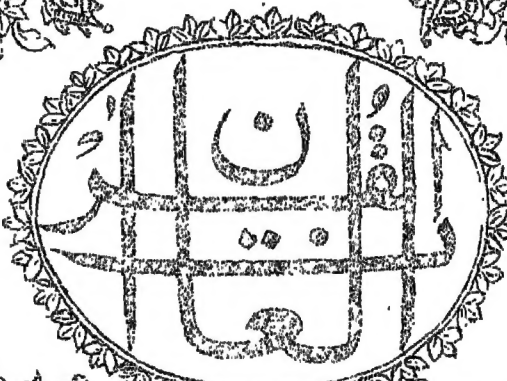




ایستاد و استاد  
و آن فضل و کرم  
و آن سواد و علم

احسان خانی و چا و بهار و آسمان  
درین میان فیه فیض ان



از قصاید فاضل احسان  
الافعی لانا عبدی غفر الله له

مطبع شهابی و افصح  
بنون السعوی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
ذَكَرْتُكَ يَا فَضِيلُ

احسان خان جهان پادارنده دین و آسمان درین یافتن توانا



از تصانیف فضل اجل امیر اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام

در مطبع مشایخ کرامت و احسان  
مطبع مشایخ کرامت و احسان



## سورة فاتحه

حمد و ستایش الله نام پاک پیداکند تمام جهان رب پروردگار عالم جهان علیین  
جمع بر هر جنس نیز جهان گویند مثلاً انسان یک جهان است و اسب جهان دیگر و علی هذا  
القیاس بنا بر این لفظ جمع آمده دشمن نجشایند و حیم مهربان ملک خداوند یوم روز  
دین جزایا که ضمیر خطاب است واحد ذکر را تعبد می پرستیم عبادت مصدر پرستیدن  
اهد بنا به آیت مصدر نمودن تا ضمیر متکلم مع الفی صراط راه مستقیم راست الدین  
آنانکه انعمت احسان کردی انعام مصدر احسان کردن علیهم بر ایشان فایده معنی خود  
مشهور است مغضوب خشم کرده شد غضب مصدر خشم کردن ضال گمراه ضالین جمع  
ضالست گمراهی سورة البقرة ختم مهر نهاد ختم مهر نهادن غشاة پوشیده  
مجادعون فریب میدهند محارفة فریب دادن یعصون سرشته شده عمه سرشته شدن  
استوقد افروخت استیفا و افروختن صیب باران بزرگ یخطف بر باید خطف بود  
بعوضه پشه سیفک خونریزی کند سفک خون ریختن رغدا خوردن بسیار اهیطوا  
فرو روید بهبوط فرو رفتن حطة آمرزش یعنی سوال یا آمرزش است و جز عذاب  
لا تعصوا فساد کنید بقل تره قیاء با درنگ فوم کند و لم یسکنتم بی نوالی بآه و آه گشتند

سورة فاتحه

سورة البقرة  
پاره اول

صَابِئِينَ بِي دِيَانِ قِرْدَةَ بوزنه باقر و مفرد و خاستن خوار شده خس خوار شدن  
نگال عبرتی هژو سخره قاض پیر عوان میانه قاقع نیک زرد ققوع نیک زرد شدن  
ذکول محنت کشنده ذل رام شدن ستور و آن محنت کشیدن میشود و تشبیه شوراند  
آثاره شورانیدن شبیه خال اِذَا رَأَيْتُمْ نَزْلَاعَ كَرْدِيدِ اَوَّلَ نَزْلَاعَ كَرْدُونَ لَا تَسْفِكُونَ  
مرزید تظا هر آن با هم مدو گار می شوید تظا هر با هم مدو گار شدن اَسَاكِيه اسیران  
تَفَادُوهُمْ فَمَا مَبْدُودُ عَوْضِ اَيْشَانِ مَفَادَاةٌ قَدَاوَدُنِ تَقَيَّتَا اَزْ بِي اَوْرِدِيمِ  
تَقْفِيهِ اَزْ بِي اَوْرِدُونَ غُلْفٌ در پرده مِهْيَئِ خوار کننده آمانه خوار کردن عَجَلِ گوساله  
مَزْخِرِجِ رَا نَنْدِه زحزحه رمانیدن نَبَكْ برانداخت نَبَذَ برانداختن خلاق بهره  
مَنْوَبَةُ ثَوَابِ رَا عِنَا رعايت كن مَارَا يار عونت دارنده و رعونت حماقت يا خود بینی  
اَنْظُرْ بَيْنَ عَيْنِي نَگَاةٌ شَفَقَتْ فَرَا اَصْفَحُوا رُو بَكَرِ وَا نِيدِ صَفَحَ رُو كَرِ وَا نِيدِ خَزْيٍ  
خواری عدل بدل لا ینال نمی رسد نیل رسیدن مَنَابَةُ مَرْجِ اضْطَرُّهُ بِه بجا گیری براغم  
اَوْ اِضْطَرُّ اَرَبِ بجا گیری را ندن سَفِهَ نادان شمرد سَفَاهَتِ نادان شدن و مراد است  
که از نفس خود نادان شد و لهذا ترجمه این لفظ باینطور هم می کنند که نشناخت نفس خود را  
الْاَسْبَاطُ ذُرِيَتِ يَعْقُوبَ شِقَاقُ مَخَالَفَتِ صِبْغَةِ رَنَگِ تَحَا جُونَ مَكَارِهِ مِکْنِند  
تَحَا جِه مَكَارِهِ كَرْدُونَ (۲) عَقِيْبِهِ دُو پاشنه خود نُو لِيْنَكِ مَتَوَجَّه كَرْدَانِمْ تَرَاوِيْهِ  
مَتَوَجَّه كَرْدُونَ شَطْرَ طَرَفِ الْمُتَمَرِّينَ شَكْ آرندگان اَمْتَر اَرشَك اَوْرِدُونَ وَجْهَهُ جَانِبِ  
لَنْبَلُو لَكُمْ هَر اَيْنِه بِيَا ز مَائِمِ شَمَارَا بَلُو بَلَا اَز مودن صَلَوَاتِ دُرُود اَبَتْ پَر كنده خست  
بَتْ پَر كنده ساختن اَنْدَا اَهْمَتَا يَانِ تَبَرَا بِيَا ر شُونَد تَبَرَّءَ قَابِيز اَر شُونَد نَكْرَةً  
بَا ز كَشْتِ خُطُوَاتِ كَا مَهَا اَلْفِيْنَا يَافْتِه اِيْمِ الْفَارِ يَافْتَنِ يَنْعَقُ بَا نَگِ مِيَز نَد تَعِيْقِ بَا نَگِ  
زِدُونَ اَهْلِ اَوَا ز بَلَنْد كَرْدِه شَوُو اَهْلَالِ اَوَا ز بَلَنْد كَرْدَنِ بَا غِ تَعْدِي كَنْدِه نَبِي تَعَدِ  
كَرْدَنِ عَادِ اَز حُدُودِ كَنْدِه الرِّقَابِ كَرْدِنَهَا يَعْني بَرْدِه اَلْبَاسَاءِ تَنْگِ سَتِي اَلْبَاسِ كَلَارَار

پاره دوم  
سیقول

الْقَتْلُ كَتْلِ كَلْبٍ قَتْلُ جَنْفٍ ظَلَمَ يُظْلِمُونَ طَاقَتْ وَرْدٌ مِيدَارٌ زَنْدٌ يَعْنِي وَرْدٌ مِيدَارٌ  
 تَطَوَّعَ بِغَيْبَتٍ بِجَاوَرٍ وَتَطَوَّعَ بِغَيْبَتٍ بِجَاوَرٍ الرَّفْتُ مَخَالِطٌ كَرْدَن تَحْتَانُونَ خِيَانَتٌ  
 مِيكَرُ دِيَاخْتِيَانِ خِيَانَتِ كَرْدَن بَاشْتَرُوهَن مَخَالِطٌ كَنِيدَ بَارَزَانِ مَبَاشَرَةُ مَخَالِطٌ كَرْدَن  
 الْحَيْطُ رَشْتَةٌ تَلَاوُا مَرَسَانِيدَ اَوَّلَا مَرَسَانِيدِن الْاَهْلَةُ مَا هِيَ ثَقِفَتُهُمْ بِيَابِيدِ  
 اَيْشَانِ ثَقِفٌ يَافِتَن اَيْتَهُوَا بَارَزَانْدَن اَشْهَارُ بَارَزَانْدَن حُومَاتٌ بَزْكِهَا حَرَمَةٌ بَزْكِ  
 هَكَكَ بِلَاكٌ اُحْصَرْتُمْ بَارَزَانْدَن اَشْتَن اَحْصَارُ بَارَزَانْدَن هَكَ قَرَابَانِي كَهْ جَرَمٌ كَرْدَن  
 شُودَا دَازِي رِيخِ كُسُكِ قَرَابَانِي تَمَتَّعَ بَهْرُهُ وَرَشْدَتَمَتَّعَ بَهْرُهُ وَرَشْدَن اَفْضَتُمْ بَارَزَانْدَن  
 اَقَاضَهُ بَارَزَانْدَن اَللَّ اَلْخَصَامُ سَخَتْ تَرِينِ سَتِينِ زَكَانِ سَتِ الْفَسَلُ مَوَاشِي  
 سَلِمَ اِسْلَامٌ تَلْتَمَّ لَغْزِيدُ يَزَلُ لَغْزِيدِن ظَلَلِ سَابَنَاهَا غَامُ اَبْرُكُوهُ شَوَارُ الْمَيْسَرُ  
 قَمَارُ الْعَفْوِ زِيَادَةُ اَعْنَتَكُمْ اَلْبَتَّةُ سَخَتْ كَرَفَتِي شَمَارَا اَعْنَاتِ سَخَتْ كَرَفَتِي عُرْضَتُهُ سَمَالُ  
 يُولُونَ اِيلَا مِيكَنْدَن اِيلَا قِسْمُ خُورْدَن كِهْ جَمَاعُ كُنْدَن قُرُوءُ سَهْ حُضَيْنِ سَهْ طَهْرُ بَعُولَتِهِنْ شُوهَرَانِ  
 اَيْشَانِ تَعْلُ شُوهَرِ تَسْرِيحِ رَا كَرْدَن هُنَّ وَاسْمُهَا فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ نَيْسَ مَنَعُ كَنِيدِ اَيْشَانِ  
 عَضَلَ مَنَعُ كَرْدَن عَرَضْتُمْ كَنَايَهُ كَرْدِيدِ تَعْرِضُ كَنَايَهُ كَرْدَن خِطْبَةُ خَوَاسْتِكَارِي  
 اَكْنَنْتُمْ پَنَهَانِ دَشْتِيدِ اَكْنَانِ پَنَهَانِ دَشْتَن مَتَّعُوهُ بَهْرُهُ دِهِيدِ يَعْنِي پُوشَاكِ دِهِيدِ  
 تَمَتَّعَ بَهْرُهُ دَاوَنِ اَلْمَوْسِعِ تَوَاكُرُ لَقْفَتِي تَنَكُّدُ سَتِ زَكَبَانَا سَوَارَهُ اَلْمَلَا جَمَاعُ عَرُوفَتِي  
 كَفِ اَبِ فَيْعَةٍ كَرُوهِ اَفْرِغْ بَرِيزِ اَفْرَاغِ رِيخْتِن ( ۳۳ ) رُوحُ الْقُدُسِ رُوحُ پَاكِ  
 حُلَّةٌ دُوسْتِي سِنَّةٌ پَنَكِي لَا يُوَدُّ گَرَانِ نِيَشُودَا دُو گَرَانِ شَدَنِ اَلْغِي مَكْرِي الطَّاعِقُ  
 بَتِ عَرُوفَةُ دَسَاوِزُهُ نَقِي حُكْمِ اِنْقِصَامِ كَسْتَنِ هُجَّتِ مَغْلُوبٌ بَهْتِ مَغْلُوبِنِ  
 عَرُوفَتِهَا سَقْفَاهِي خُودُ لَمْ يَكْتَسِبْهُ مَتَغِيرُ نَشْتَنِي مَتَغِيرُ شَدَنِ كَبْتَتِ دَرَكِ كَرْدِي  
 كَبْتَتِ دَرَكِ كَرْدَن نَشْتَنِ جَنْبِشِ دِهِيمِ اَنْشَارِ جَنْبِشِ دَاوَنِ نَكْسُومِي پُوشَانِيمِ سَوْهَ  
 پُوشَانِيدِن صُدْ بَهْمِ اَوْرُصُورِ بَهْمِ اَوْرَدَن سُدْبَلَّةُ خُوشَه صَفْوَانِ سَنَكِ صَاوَالِ بَارَانِ عَظِيمِ

پاره سوم  
 تکرار اول



ر بؤة مکانی بلند طل شبهم اعصار گرد و باد لایق مسموا قصد کنند تیم قصد کردن مخصوصا  
 چشم پوشی کنید اغراض چشم پوشی کردن تعفف طمع ناکردن الحاق الحاح بخت و دیوانه ساخته  
 تحبط دیوانه ساختن محقق نابود و بسیار و محقق نابود ساختن بیهوده افزون عیاذ و از بار  
 افزون ساختن فاذا نوا پس خبردار باشید آذن خبردار شدن فطره مهلت دادن نیکو  
 معامله کنید با یکدیگر و لیکن و باید که افشا کنند لایقش نقصان کنند بخش نقصان کردن  
 انسا موانده مشوید سامة مانده شدن اصرا بارگران سورة ال عمران  
 نریغ کجی و هکذا جایگاه قنای خزانها مقنطرة جمع ساخته مسمومة نشان منده ساخته  
 تسویم نشان منده ساختن آمد مسافت فخر را آزاد کرده یعنی از خدمت والدین معاف  
 ساخته تحریر آزاد کردن کفل خبر گیر ساخت تکفیل خبر گیری ساختن حصودا بی رغبت از  
 زمان عاقر نازا مهمل گواره کهلا معمر آبروی بی کنم آبراء به کردن آنچه گور مادر زاد  
 ابرص برصد از تلخ خور و خیره می نهید آوار و خیره نهادن آتش دریافت احساس در پان  
 حواریون یاران خالص بدینهم همه دعا براری کنیم اقبال دعا براری کردن اولی نزدیکتر  
 (۴) بکته که عوجا کجی شفا کرانه حفرة مغاک انقد را نید انقاد را نیدن اناء اوقا  
 صد سرای سخت بطلان دوست پنهانی لایا لکم تقصیر نمیکند انو تقصیر کردن حبالا  
 فتنه انگیزی و دوا دوست داشتند ما عینم رنج شمارا عضا بگنید عیض گزیدن +  
 غدوت بگاه بیرون آمدی تبوی می نشاندی تبوت نشانیدن همت خواستند هم خواستند  
 نقشه بزدلی کنند فشل بزدلی کردن فور جوش مسوین نشانمند کرده یعنی خود را و  
 اسپان خود را نیک آراسته طر فاطا نفع یکیت مغلوب ساز و کبت مغلوب ساختن خائین  
 برادر رسیده خبیته برادر رسیدن کار طین فرو خورندگان کظم فرو خوردن که یصروا  
 پیوسته نباشند اصرار پیوسته ماندن لاهنوا است مشوید و همین است شدن قرح  
 زخم ناکامل میگردد انیم مداووت گردانیدن محض کامل عیار کند تحميص کامل عیار کردن

در  
 حواشی

در  
 حواشی



رایتون خدایستان ما و هتوا سستی مکر و مدام استگنا تو ایچا رگی نکر و ندا استگانه  
 بیجا لگی کردن مشق اقامتگاه تحقیق می کشید خستش تصعدقا دور میرفتید اصعا دور رفتن  
 کاتلوون متوجه نمی شدیدی متوجه شدن لغا ساسنی بزمن و ابیرون آمدند بزور بیرون آن  
 مضاجع کشنگاه اغزی بیجا و بیرون آمده غرور و بیاد بیرون آمدن لذت نرم شدی کین نرم  
 شدن فضا درشت خوانقضا و پرانده می شدند انفضاض پرانده شدن آن اغیل آنیکه  
 خیانت کند غلغل خیانت کردن از ترقا و دفع کنید در دفع کردن و غلغل غلغل ملات اودن با آمار ملات اودن  
 بیکتات جهتا زبر صحیفه امید روشن و خراج دور داشته شد نوز که تحفه را بطوا برای  
 جهاد آماده باشند بر ابط برای جهاد آماده ماندن سوراغ لساء بت منتشر ساخت یقینا  
 نگهبان هشت مهر باطله خوشدلی طین در گزرا ند بخوشدلی طیب خوش شدن هینا ساگا  
 صریحا خوشگوار بدلا شتابی کلا که کسکه والد و دندار و افضه رسیده است انفضاض  
 رسیدن مقنا مبغوض سبابتکم دختران زنان شامجو کتار با حاکم ل زنان جلال یعنی  
 زوجه و حرم (ه) محضتا زنان شوهر داره سافین شهوت رانندگان مسافه شهوت  
 رانیدن طو کاتوا لگری محضتا زنان آزاد قیات کنیزکان محضتا محفیفه اخدان  
 دوستهای پنهانی الفتگناه نشوز سرکشی جاد همسایه مجنب اجنبی ملجبه عنشین بالجنب  
 بهلول مختال شکبر فخر خود ستاینده سگازی مست مجنب ناپاک عابرسا فرغا اطلجای ضرور  
 صغید از مین طیب ناپاک لیا ایچا پیدین لطیس محکمیم لمس محو کردن فیتلا رشته  
 که درخته خرما باشد یعنی مقدار رشته چنت بت طاعون معبود باطل نقیلا گوگیر  
 پشت خسته خرما باشد صد باز ایستاد نصحت بخته گرد و دفع بخته شدن شجر اختلاف واقع  
 تشبیه استواری دین جزا سلاح انفرق بیرون روید یعنی بغزائبات گروه گروه شده  
 لیبطن درنگ میکند مبطی درنگ کردن افقن کامیاب شدی فوز کامیاب شدن بوج محما  
 مشید که محکم بیکت بوقت شب ای نند یعنی تدبیر کنند تبییت بوقت شب راسه زدن

سورقنا

یا پوه

اذ اعوا مشهور سازند و اقامه مشهور ساختن حرجی رغبت و تحریض رغبت اودن تشکیلا  
 عقوبت موقتاً توانا از کس مگوئسار ساخت ارکاس مگوئسار ساختن حصرتنگ دست  
 حصرتنگ آمدن اعتراض گوئسار شوند اعتراض کیو شدن سلم مراغما اقامت گاه ضرر بم  
 سفر کنید ضرب فتن تا المون در دمندی شوید اتم در دمند شدن خوانا احيات کنند و  
 اشیما گنا بگا رستخفون پنهان می کنند بریم تمت کند رتی تمت کردن برینیا گنا  
 نول متوجه کنیم تو کیه متوجه کردن نضله در آرمیش اصکار و راوردن اناقازان  
 یعنی بر ختران سخی میکنند مرید او و رفته نصیباً حصه فقری معین یعنی در تقدیر معین  
 شده لامیتدهم در آرزو افگم ایشانرا تمنیه در آرزو افگدن لبیکتی بشکافند  
 بتنگ بشکافتن مادی های حیصاً مخلص حنیف کیسو یعنی از اسوی اسد کیسوب  
 حضرت ابراهیم است علیه السلام باز هر که دین آنحضرت پیدا شد او را هم حنیف می گفتند  
 چنانچه در سورم یکن الذین کفرو است قسط انصاف شیخ نخل کاغذی کوا می کنند  
 تن روها بگذارید آن زمان را معلقه ز نیکه زیوه باشد و با او شوهرش موافقت کند  
 هوای خواهرش نفس تلووا بیچانید یعنی سخن را که نکتی ذ غائبه ایم استخوان غائب  
 کسالی کابی کنان مذید بین متروان و بدبزه ترود درک طبقه (۴) جهر اشکا  
 لا تعدوا تجاوز کنید عدو تجاوز کردن شیة مشتبه شد لا تعلوا از حد گذرید  
 علو از حد گذشتن کیستنگه سیر گز تنگ ندارد استنکاف تنگ داشتن سور  
 مائده یهیمه چار پایان فلا کید قلا دما صین قصد کنندگان اتم قصد کردن  
 شان دشمنی منجیقة انچه بجه کردن مرده باشد موقوذة انچه بنگایه بصا مرده باشد  
 مترجیه انچه از جای بلند افتاده بمیرد تطیحة انچه بشاخ زدن مرده باشد کینم  
 فرج کرده باشد نصب نشانهای معبود باطل ان تستقیمو آنکه طلب کنید معرفت نبوت  
 از لایم تیرای قال بکس نا امید شد ناضطر لاچار شود مخمصة گرسنگی

این کلمات  
 در این کتاب  
 آمده است

کوه مایه

مُتَجَانِفٌ مَّا لَ جَوَاحِرُ جَانُورَانِ شُكَّارِی مُتَكَلِّفِینَ شُكَّارَ تَعْلِیمُ کُنْدَ گَانِ تَقْیِیْبًا سَرْدَارِ  
 عَزَّوَجَلَّ تَقْوِیَّتْ کَرْدِیدَ تَعْزِیرَ تَقْوِیَّتْ کَرْدِیْنِ قَاسِیَةِ سَخَتْ خَکِیَّتَ خِیَاسَاتِ اَعْرَکِیَا سِیَوِ  
 سَاخْتِمْ قَافِلَةَ اَلْقَطَاعِ اَمْدَنِ یَدِیْهُوْنَ سَرگَرْدَانِ مِشُوْنَدَ تَبَوُّؤًا بِهَرِی طَوَّعَتِ سَهْلِ  
 سَاخْتِ یَجِیثُ مِی کَافَتْ یُوْکَری بِوِشْدِ سَوَآةِ تَنِ مَرْدَارِ کَا لَا عِبْرَتِ سَخَتْ حَرَامِ  
 قَفِیْنَا اَزِ یَسْرِ فَرَسْتَا دِیْمِ مَیْمَنًا اَمَّا بَیْهَانَ شِرْعَةِ شَرِیْعَتِ مِنْهَا لِمِ رَاهِ لَوْ اَمَّا  
 مَلَامَتِ مَعْلُوْلَهٗ بَکَرْدَنِ بَسْتَهٗ اَسْتِ قِیَاسِیْنِ دَا شَمْنَدَانِ رَهْبَانَا کُوْشَشِیْنِ  
 (ک) تَقْیِضُ مِی رِزْدِ دَمْعِ اَشْکِ اَنْصَابِ نِشَانِهای مَعْبُودَانِ بَا طَلِیْحُ لَبِیْدِ  
 حُرْمِ اَحْرَامِ بَسْتَهٗ نَعَمَ چَارِ پَا یَانِ تَسْوُ غُلْکِیْنِ کُنْدِ بَیْجَرَهٗ مَادَهٗ شَرِی که بِنَامِ تَبَانِ  
 مَقْرَرِ کَرْدَهٗ بُوْدَنْدِ وِشِیرِ اَوِ کِسی نَمِیْدَ اَدَمِ سَاکِیْنَهٗ اَمَّا بَیْهَانَ مِی گِیَزْدَ اَشْتَنْدِ وَا بَرِ  
 پِشْتِ اَوْ نَمِی نِهَادِ وِصِیْلَهٗ مَادَهٗ شَرِی سِتْ که اَوَّلِ بَرِ مَادَهٗ شَرِی زَا یَدِ وِ بَعْدِ اَزِ اَنِ بَرِ  
 وِ گِیرِ مَادَهٗ زَا یَدِ یَسْرِ اَنَزِ اَبَرِ اِی تَبَانِ مِی گِیَزْدَ اَشْتَنْدِ حَرَامِ شَرِی که اَزِ وِی چَنْدِ بَیْجَرَهٗ گَرَفْتَنْدِ اَوِ  
 مَعَا فِ دِشْتَنْدِی اَزِ سَوَارِی وِ جَزْآنِ عِثْرَ اَطْلَاعِ شُوْدِ کَفَفَتْ بَا زِ اَشْتَمِ کَفِ بَا زِ  
 دِشْتَنْ مَآئِدَهٗ نَحْوَانِ سَوْرَهٗ اَنْعَامِ یَعْدِلُوْنَ بَرَابَرِ مِی کُنْدِ طِیْنِ کُلِ وِ دَا دَا  
 پِی دِ رِیْزَنْدَهٗ اَکِثَهٗ پَرْدَهٗ اِیْتُوْکُ وِ وِ رِ مِشُوْنَدَ نَآیِ دُورِ شَدَنِ بَغْتَهٗ نَآگِیَا  
 حَضَرَهٗ پِشْمَانِی مَآقُطْنَا فَرْدِ گِزْدَ اَشْتِ کَرْدِیْمِ نَفَقَاسُوْخِ سَلْمَا نَزْدِ بَانِ مِی لِسُوْنَ نَا اَمِیْدِ  
 شُوْنَدَ گَانِ کَا بَرِ بَیْجِ یَصْدُقُوْنَ رُو گَرْدَانِ مِشُوْنَدَ لَا تَطْرُدُ وِ رِ مَکْنِ مَرْدِ وِ رِ کَرْدِنِ  
 تَسْتَبِیْنِ ظَا هِرِ شُوْدِ اَسْتَبَانَهٗ ظَا هِرِ شَدَنِ جَوَاحِرُ کَسْبِ کَرْدِیْدِ یَلِیْسِ جَمْعِ کُنْدِ  
 شِیْعَهٗ گَرْدَهٗ نَبَا خِیْبَهٗ وَضُوْضِ شُرُوعِ کُنْدِ ذَرِ بَکْزَارِ تَبَسُّلِ بَهْلَهٗ گَرِ اَشْتَهٗ شُوْدِ  
 تَعْدِلِ عَوْضِ دِهَ اَسْتَهْوَتْ گَرَاهِ کَرْدَهٗ بَاجِیْنِ تَارِ یکِ شَدِ اَقْلِ فَرُوْقَتِ اَقْلِ فَرُوْقَتِ  
 بَا زِ غَا طَلُوعِ کَرْدَهٗ هُوْیْ رِ سَوَائِی حُوْکُنَا عَطَا کَرْدَهٗ بُوْدِیْمِ قَالِی شُکَا فِدَهٗ حَبِّ دَانِ  
 کَوِی خَسْتَهٗ سَکَنَا اَرَامِ گَاهِ مُسْتَقَرِّ قَرَارِ گَاهِ مُسْتَوْجِ وِ دَاعِیْتِ بَا مَتَرِ اَکْکَا گِی بَرِ دِ گِی رِ سِیَوِ

پاره‌های  
 و احوال

سوره انفج

طلع شاخ قنار شاخه دانه نزد یک تیغ پتلی خوشه با قنار ثابت کردند که  
 تسبوا و شام رسید (۸) قبل از گروه گروه زخوف بظاهر آراسته نصغی میل  
 کند آفتاب و لها یقتر قوا عمل کند خیر صون دروغ میگویند یوحون القامی کند صفای  
 رسوائی حرکات نهایت تکی یصعد بالامیر و حجر محفوظه مشابره داشته شد پیرا  
 حصاد در و درون حوالت بار بردارنده قوشا جانور یک بر زمین غلط انداختت ربع  
 ضان گو سپند معن بز مسقو ر بخت ظفر ناخن شوم پیه با ظهور پشته ها حوایا  
 روده با عظم استخوان اطلاق فقر قنار یعنی نعمت کام کنیم در استقامت تلاوت ایشان  
 قیمه درست لیسک حج من و قربانی عیسی از ندگی ممانت مرگ انبی طلب کنیم که کثر  
 بر ندارد و از نماز هیچ بردارنده خلاق پادشاهان سواد اعراض  
 بیباک شایگان معایش معیشت اهدی فرود و در و صاعغ خوار شوند و انظر مهلت ده  
 اغویت گمراه کردی مدد ما نکوسید و مدد خود را رانده شده قوری پوشیده بود و سوغا  
 شرمگاه قاسم قسم خورد دل انداخت بسوی پستی طیفقا شروع کردند یخصفاد و تو  
 میگردند و قی برک ریشا جامه زینت لایق نیستیم گمراه نکند شمارا از آن که بیکدیگر برسند  
 یلج و خل شود و چل شتر سیم سوراخ خیاط سوز غواش پوششها نزعنا بیرون آریم غل کینه  
 او را شتم داد و شدید عارف حجابی در میان بهشت و دوزخ صفت گردانیده شود و تلقاء  
 طرف ایضا بریزید تاویل مصداق حشیشا شتاب افقت بردار و سقنار و ان کنیم  
 نکدا نا هموار بدیر روینده عین نابینا بقا استقرار و انتخو می سازید سهول  
 جمع سهل یعنی نرم قصود جمع قصر کوشک تنجوت می تراشید الاء نعمتها عقر کاشتنه  
 عتوا تجاوز کردند رجعت زلزله جهنم مرده بر اوقات و الغابین باقی ماندگان یعنی  
 آنجا گرفتار عذاب لا یخسونا نقص رسید (۹) فتح فیصل کن قنار فیصله  
 که یغول بودند ناسی اندوه خورم با ساء سختی خوار آریخ یصاعون ناری کنند عتوا

تسبوا و شام رسید  
 تسبوا و شام رسید

تسبوا و شام رسید  
 تسبوا و شام رسید

تسبوا و شام رسید  
 تسبوا و شام رسید

بسیار شدند و هرگاه سختی سزاوارت بخت ناگهان بیایا شاه گاه ضعیف  
 وقت چاشت مکر تیرا ملک صیدنا عقوبت رسانید می حقیق سزاوارت  
 از دایم بیضا نورانی آنچه موقوف دارا و را خاشی برین نقیبان است و هرگاه  
 برسانید ند تلقف فرو میرد یا فکون بدروغ اظهار میکردند و صلیتکم البته بد آن  
 شمارا قاتلیم انکار نمی کنی ند و میگزازی سینین قحطها بی طیر و آشگون بد گرفتند  
 طائر شگون بد و هر چه تأتینا بیاری مارا جزا رخ فیل گنه ضعیف غو که از جز  
 عقوبت ینکون عمدی شکن ایند تمنا انتقام شدیم پیر و یا و شتا میراث و اویم  
 دمر نا خراب کردیم پیر شون می افراشتند یعنکون مجاورت می کردند و متبر باطل  
 کرده شده است اینی طلب نمی کیوم می رسانیدند سوء سخت اخلفنی جانشین من  
 باش صیقا و عده گاه آری بینا کن انظر نظر کن من ترقی خواهی دیدم اذ گاه زمین  
 هموار ساخته خور اقاد صیقا بهوش شده آفاق بهوش آمدت ثبت باز گشتم  
 اضطفت بر گزیدم خن بگیر انکت عطا کردم خلی زیور خواهر آواز گاه و سقط  
 فی آید بهم پشیمان شد ند غضبان خشناک شده آسقا اندوه گین گشته یلسم با  
 یجر میکشید گاد و از و یک بود ند کشیت شاد و مکن سکت ساکن شد شنی  
 مکتوب برهون می ترسند فتنه امتحان اکتب بنویس یعنی مقدر کن هدا جوع  
 کردیم اغلال مشقتها عز و تعظیم کردند کلمت سخنان ثلثی عشره دوازده قسم  
 اسباط قبیله قبیله امما گروه گروه انجست روان شد حاضره لب یعد لون  
 از حد میگذاشتند سبت شنبه حیاتان ما بیان سبت تعظیم شنبه شریقا عالم شده  
 لایستقوت تعظیم شنبه نمیکردند تعلق از بودیم لعظون پند میدیدیم یلسم سخت  
 تا اذن آگاه گردانید خلف از پی در آمدند خلف جانشینان بد جرح متاع  
 در سو خوانده اند و هر کون تسک میکنند تنقنا بر در شتم ظله سا بیان انجست

آخلد میل کردی که زبانی از دهن بیرون نکند در آنجا بیا فریدیم <sup>میل کردن</sup> کجور می بینند  
نستدج پیراییم بکشیم <sup>میلی</sup> مملکت هم یکد تدبیر متین حکم ملکوت پادشاهی خدا امکان  
که قرینه استقرار <sup>کلیه</sup> نماید نیاز دارد و احسنی کاوش کننده یعنی عالمی تعشیشی جامع  
موت آمد و رفت کرد و انقلک گرانبار شد صامتاً خاموش شوند گان <sup>قلیسی</sup> واپس بایستند  
کنند و عاقل با برایشون راه میروند آیینی دست بایستشون تناول میکنند کید و  
بد سگالی کنند در حق من <sup>لا تظفر</sup> مملکت مدید مرا عفو در گذر عفو کار پسندیده  
آخر من اعراض کن یزتیغی دغدغه کند نزع <sup>طائفه</sup> و سوسه <sup>لا یقصر</sup> باز نمی آیند  
لولا اجتماعها <sup>چرا</sup> از طرف خود انشا و نیکنی او را انصافاً خاموش <sup>شیخه</sup> خفیه تر سگاری  
عند و با ما و اصل شباگاه **سورة انفال** انفال غنیمتها ذات بینکم  
صحنه را و چلت برسد ثلثیت خوانده شود کما چنانکه یساقی رانده میشوند تو دون  
دوست میداشتمید ذات الشوق که فوج جنگی <sup>یجی</sup> ثابت کند <sup>لست</sup> یغیثون فریاد میکردید  
مردین از پس خود جماعه دیگر را آورده <sup>بشش</sup> فرده <sup>یغیثکم</sup> می پوشید شما را امنه ایمنی  
بر جز آلودگی <sup>یک</sup> بطنه <sup>بند</sup> دینان طرف دست <sup>باشاق</sup> خلاف کردند <sup>حقاً</sup> نبوده کرده  
لا تلو لواءکم <sup>را</sup> اندید آداب <sup>پشتها</sup> متحرک <sup>فارجع</sup> کنان <sup>مختار</sup> پناه جویان <sup>بانه</sup> بازگشت  
رخصت افکنی بیلی عطا کند <sup>بکاء</sup> عطا مؤمن <sup>سست</sup> کنند <sup>لست</sup> یغیثون <sup>طلب</sup> فتح  
که دیدنتهوا <sup>از</sup> استیصال <sup>حائل</sup> میشود <sup>و یخطف</sup> بر ایند <sup>لا تخونوا</sup> خیانت <sup>کنید</sup> و قاتل  
فتح <sup>یثبتوا</sup> حبس کنند <sup>اساطیر</sup> افسانه <sup>امطر</sup> بار <sup>حجرا</sup> سنگها <sup>مکاء</sup> صغیر کردن  
تصدیت و ستم کردن <sup>لیمیز</sup> تاج <sup>ساز</sup> دیر <sup>که</sup> توده <sup>ساز</sup> و مضمت گذشته است  
سنة روش <sup>فتنة</sup> غلبه <sup>کفر</sup> و <sup>مد</sup> کار <sup>را</sup> فرقان یعنی <sup>فرق</sup> در میان حق و باطل  
التق هم آمده <sup>عند</sup> کناره <sup>دنیا</sup> نزدیک <sup>قصوی</sup> دور تر <sup>دکب</sup> کاروان <sup>بقیة</sup> حجت  
تلا <sup>هبر</sup> و <sup>دیج</sup> با یعنی دولت <sup>بطر</sup> سرکشی <sup>رکاء</sup> خود <sup>نالی</sup> نکش بازگشت <sup>آب</sup> عاد

سورة انفال

حاج محمد

دَوَابَّ جَنبِیدگان تَتَقَفُّونَ بایستی شَرِّد متفرق ساز قَاتِلِد پسر زگردان سَوَاکِ برابری  
 سَبَقُوا که ایشان پیش دستی کرده اند اَعْدُوا همیاسا زید را باط آماده دشتن خیل سپان  
 تَزْهَبُونَ می ترسانید چنانکه امیل کند سَلَمَ صلح فَاخِجْ کس تویم میل کن اَسْرِبْ اسیران بخت  
 قتل بسیار بوجود آورده اَمَلَنْ قَدْرَت دادا و وَا جَای داد و اَوَلِیَاء کار سازان و لایت  
 کار سازی او کَوَالِیْ خد و نذر اَبَت سَوَاکِ بَرَاءة بَرَاءة قطع معامله است  
 سَبَحُوا اسیر کنی فُخْرِی رسوا کننده اَذَان خبر رسانیدن است بَرِئِ بیز اَرْمَ بَطَاهِر و اَمَد مَد  
 اَسْلَحْ آخر شود اَحْضَر اَبَد کنی اَقْعَد و اَنْشِیْنِی مَرَصِد کینکا مَخْلُ اَبْکَر اَبَسْتِجَار  
 طَلَب مان کن اَبْرَ اَلْمَان اَبْلَغ برسان مَأْمُون جای اَلْمَنی یَطْهَر وَا غَالِب ید کَا یَرَقُوبُ اَرگاه نذر اَرگاه  
 خویشی ذِمَّة عَهْد اَفْآه و مَن اَتَا بَنی قَبُول نمیکند اَشْد وَا غَرِید کرد و مَر ثَعْن بهار  
 نَكَشُوا اَبْشَکْنَد اَیْمَان سَوَکْنَد اَن اَمَّة پشوا یان غَیْظ اندوه و اَلِجَّة دوست پنهان  
 یَعْمُرُوا آباد سازند حِطَّت باطل شد سَقَا یَد آب نوشانیدن مُقِیْم دایم یَتَوَلَّ  
 دوست اَر و عَشِیْرَة خویشا و نَدَان اَقْتَرَقُوا کسب کرده اند کَسَاد بی رواجی تَر بَصُور  
 منتظر باشید مَوَاطِن جایها کَم تَعْن دفع نکرد و ضَاقَتْ تنگ شد بَعَا حُبَّت با وجود و رَاحی  
 و کَیْثُ شَم پر کشید مُد بَرِیْن پشت اوده سَکِیْنَة تسکین خور اَجْنُود لشکر اَعْمَام سال  
 عِیْلَة درویشی لَیْلِیْنُک اختیار نمیکند صَاغِر و ن خوار شده یَضَاهِیْنُون مشابهت دارند  
 یَقُو فِکُون برگردانیده میشود اَحْجَار دَاشْمَنْد اَن رُهْبَان زاهدان یَطْفِئُوا فرو نشانند  
 یَکْزَوْن و خیره میکنند ذَهَب زَر فِضَّة تَهْر و مَحْمَد گرم کرده شود یعنی و میده شود  
 تَکْوِی دماغ کرده شود حِجَاب پیشانی عِدَّة شمار قِیَم درست کَا کَفَّة تَهْم لَسْجِ دَنگ  
 گویند و مراد اینجا تحریف مشرکین است که قائل با حرام ماه های حرام بودند که نوی قصه و  
 ذِی حَرَم و حَبِیْب باز آنرا پس و پیش میکردند مثلاً میگفتند که اسال صفر پیش از محرم است  
 یَوَاطِنُوا موافقت کنند اَقْلَمْ گران شده میل میکنند خِفَافاً سَبْکاً رَفِیْقاً اگر انبار ریخته

سَوَاکِ بَرَاءة



در حالیکه اسباب ششم بسیار دارد یا بجز قدر ضروری بدست شما نباشد عمارت  
 نفع قاصداً آسان شقّه مسافت سیحلفون سوگند خواهند خورد و اَر تَابَتْ  
 شک آورده آینهات بر انگیزتن نَبَطاً از حرکت باز داشت اَوْصَعُوا مرکب میانه  
 خالال میان بیخون می بستند تَرَهَقْ باید یَقْرَئُونَ می ترسند مَلَجاً پناهی  
 مَعَاکات غار مدخل جای درآمد بَجَحْون شتاب کنان مَوْلَفَةُ الفت داده می شود  
 غایبین و ام داران فَرِیضَة حکم ثابت شده یُوْذَوْنَ آزار میدهند اُدُنْ  
 سبک گوش یحیای در خلاف کند یحیای ترسند تَذِیْعٌ خبر دیدن محض در نهر  
 شروع می نمودیم نَلْعَبُ بازی میکردیم یَقِضُونَ می بندند حَسَبُ بست استغنیوا  
 بهره مند شدند خَضَمٌ شروع در نهرل کردید مَوْتِفَکِ تیرای برگزیده و آن  
 مساکن قوم لوط بودند مَاتَفَمُوا انکار نکردند اعقب عاقبت حال ایشان ساخت  
 تجوی را گفتن یَا زَوْنٌ عیب میکنند مَطَوِّعٌ در راه خدا صدقه دهندگان را  
 یَسْخَرُونَ شخر میکنند مَقْعَدٌ نشستن خِلَافٌ برخلاف کَاشِفٌ وَا برون موی  
 حَرّاً گرمی یَقْفَهُونَ در می یافتند خَالِفِینَ پس ماندگان خَوَالِفِ زنان پس مانده  
 طبع مرزباده شد حَجَّ گناه نَصَحُوا نیک خواهی کنند لَتَجَلَّ تا سواری دس  
 (۱۱) اَجْدُمُ سزاوارتر حد و احکام مغرمانا و ان دَوَائِرُ مصائب دائره  
 مصیبت سَوَاءٌ بد صلوک و عا نیک مَرَدٌ وَا خورگر شده اند مَرَقَّینِ دوبار  
 یعنی و مسلمان لیل شوند و در اموال و اولاد آفات بیند اعترَفُوا اقرار کردند خَطَا  
 آمیخته اند تَزَكَّی بابرکت کنی صَلَّی دعا کن سَکَنَ آرام مَوْجُونَ موقوف داشته  
 ضَرَّ اَزْ یان رسانیدن اِزْ صَادَ اکینگاه ساختن اُسُسُ بنیاد نهاده شد  
 بُنْیَانِ عمارت جُرُفِ زمین رو و خورده هارِ مستعد افتادن قَاهَا اَرِ پس افتاد  
 اَسَاحُونَ سفر کنندگان در راه خدا ظَمًا تشنگی نَصَبٌ رنج مخصوصه گر سنگی

تفسیر  
 در بیان  
 لغت

لَا يَطْثُونَ مَوْطِئًا بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكُونُونَ بِدُورٍ  
 نیکو دست برو وادی میدان یلون نزدیک هستند یقیناً عقوبت کرده می شوند  
 یعنی بامراض و مصائب رنج و غم و بخت بد و سوزان سوزان یونس  
 قَدَمِ صِدْقٍ پایه درست حیل آب گرم ضیاء درخشان نور روشن دعوی  
 و عارضه دعای خیر آخر نهایت یحیی زود رسانیدی استیصال زود طلبی مژ  
 برو و در کف جانشینان اثنت بیار لا ادری خبر دار نکردی یحیی چون گناه کاران  
 اذقنا بچنانیم یسیر روان میکند بر خشکی فَلَک کشتیها جریب روان شده  
 عاصِف تند آویخته هم گرفتار گشته دین عبادت یحیی بر ای می کنند بغی پیری  
 فَاتَّخَذَ پس در هم آمیخت نبات رویدگی زخرف پیرایه اتریکت و آراسته شده  
 حصيدا مثل زراعت از بیخ بریده که کفن نبود آمیس دیروز لایه کفن پوشیده  
 قَدَر سیاهی عاصم پناه دینده اغشیت پوشانیده شده است قطعاً بارها  
 مَطْلَا تار یک زنگنه تفرد اندازیم ان هر آینه هَذَا لَكَ آنجا تبار او را باند است  
 پیش فرستاده است ما ذا چیست یبدری نو کند یعیب دو باره کنی یعیب خوراه  
 نمی باید آنچه یطو افرا رسیده اند بزیون بی تعلق یحیی شناسا باشند خلد جاوید  
 یکتیونک می پرسند ترا ای آری شان شغلی یفیضون در می آید مایعرب  
 پوشیده میشود ان نه یحیی و روع گویند کبر و شوار شده باشد آجوه غریب  
 کنید شرکاء کم همراه شرکیان خویش غمنا پوشیده اقصوا برسانید لا یظرون  
 دولت مرید مرا میزدین بیم کرده شده کان تلافیت باز داری کبریا راست فتنه  
 لکد کوب تبوع مسکن سازند قبلة یعنی قبله و خانه سازید و آن مساجد است  
 اطمینان سخن کن اشد مرکن جاوید نگذارید یحیی اربع و عقب شدند یغیاستم  
 عدا تعوی ادر که رسیدن الان آیا اکنون یعنی ایمان می آری یحیی که بهر مکان

سوره یونس

بلند افکنیم یعنی بر روی آب آرمیم تا رسیدن به آن جسم تو یعنی بغیر تغییر بود آن جای  
 دایم مبادی صدق به مقام نیک العلم و دانش یعنی قرآن فَمَسْئَلُ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ  
 مِنْ قَبْلِكَ پس پس آنان را که بخوانند کتاب پیش از تو یعنی تا ظاهر شود که بر انبیاء  
 سابق نیز وحی نازل میشد و ما نفعی و کفایت نمی کنند ندانند رسانندگان خلوا کنند  
 آیم راست کن **سوره هود** احکمت استوار کرده شده فصحت و صحر کرده  
 لکن نزدیک فضل بزرگی یتونای چینه کیست فوایه ان شون کیست عشون بر سر یکند فایه  
 (۱۲) بیلو آزمایه مدتی معدوم شده مایه کیسه چه چیز باز میدار و از امصر و  
 باز داشته شد حاق فراگردیوش نامید فرج شادمان فخر خود ستانیده لایه  
 نقصان داده نشوند بیکند حجتی یعنی دلیل عقلی نیلوه متصل می می آید احزاب گروه  
 مزید شبهه تعرض آورده شوند لاجرم بی شک اخبتو آرام گرفتند لذل کینه  
 با دی الوایه تا مل سر سر حمیت پوشانیده شد نلزم جبر کنیم طاریه یک کنند طر دشت  
 نزد ری بخواری می نکرد دیخوی گراه کند اجوام گناه کاتبینش اندوه مخور واضح بسیار  
 الفلک کشی یا عیننا بخصه ما سخر و اسخر میکرد و نیکی فرود آید فار چو شید النور  
 یعنی تنور غضب جبری روان شدن مرسنی استاده کردن معزلی کرانه ساقا پناه  
 خوابم گرفت بصر نگاه دارد بحال دار آمد بکلی فرو بر اقلیع بازمان غیض کم کرده  
 قضی الامر سر انجام نموده شد کار و استوت قرار گرفت بخود بی کوهی است بعدا  
 هلاک باد فطر آفریده است تو بواجع کنیا عتوی رسانیده انکید و ابسگالی کنید  
 ناصیه موی پیشانی کیست خلف جاشین ساز و محمد و انکار کردند جبار سرش  
 عینید ستیزنده بعدا نفرین باد و استعجی کم و گردانید شمارا باشنده موجه امید  
 داشته شده مرید قوی تخمین زیاکاری دمر و ابگرارید صیحه آواری سخت  
 بعدا دوری باد حنین بریان نکرید و او جس بخاطر آورد و خیفه ترس

سوره هود

و ما بین و انبیا

حُكْمَتِ بَخْدِ یعنی سبب خوشوقتی از اهلک قوم لوط یونگی ای وای من آید  
 آیا خواهم زاد بجو دیر بعل شور شیخا کلان سال رقع خوف حاکم بر دبار آوا  
 تر سکار منیب جوع کنند سی بهم اندوه کین شد بلبان صاقیم در عا نکند بسبب  
 غم سبب سخت یهر خون شتابان کفر قوت رسوا کنید مرا ضیف همان شید شایسته کن قوم زور  
 آسیر بر قطع باره امطر نا بارانیم سنجیل سنگ گل منظر و دینه به یعنی بی در  
 مسوقه نشان مند ساخته شده کیال پیا نه میزان تراز و خیر آسودگی محیط  
 در گیرنده یعنی هلاک کننده یقیناً الله نفعیکه خدای تعالی حلال ساخته نیت مرشد  
 راست معاملتی مقصود تنزله بود لایحه متکم پیدا کنند در حق شما و دود دستار  
 رهنط قبیله یعنی برادری خاص رجمناسگار میکردیم عنین که امیقدر و راعکم  
 ظهیر یاپس پشت خویش مکانه طور یخیزی رسوا کند از تقبوا انتظار بریدر قبیله  
 منتظر بعداً دوری با و بعدت دور افتادند سلطان دلیل رشید بر راه است  
 یقدم پیشوا شود آورد ببارد یئس الورد المورود بدجائی ست که وارد آن  
 شدند و وزخ و اتبعوا و از پی ایشان آورده شد یئس الرعد المرقود بدعطای  
 کرده شد آن لعنت ما اعنت هیچ دفع نکردند تنیب هلاکی قدری دیر  
 یوم مشهود روزیست که همه حاضر شوند رفیع و شفیق مانند زیر و بم خرباش  
 مادامت السموات و الارض الا ماشاء ربك تامت بقا آسمانها و زمین  
 غیر وقتیکه خواسته است پروردگار تو عطاء غیر محذور و ذخشتی غیر منقطع  
 یعنی مدت ماندن در بهشت و وزخ مانند مدت دوام آسمانها و زمین است در دنیا  
 اگر زیادتى را که در مشیت خداست و در فهم کسی نمیگنجا اعتبار نکنند حاصل بیان  
 دوام است بابلغ وجوه و اسد علم موقوف تمام رساننده مکات و قتیکه را نگین میشوند  
 فاستقیم پس استوار باش لا تزنوا بیل کنید زلفا ساعی چند یقیناً خدایترا فوق آسودگی از بهشت قواد

سید بن طاووس

سولۀ یوسف قصص خواند بخجتهی برگزیند تا و بیل الامجاد پیش  
 تعبیر رو یا عصبه جماعه طهره افکنیدش بخل خالی شود وجه توجیه القوه میکندش  
 عیانت الحجاب چاه تاریک یکتقط برگیرد الشیخ مسافر ان لا تأمنا امین پنداری را  
 برقع میوه بسیار خور و خوشب گریگ اجمعو غریمت کرد و عشاء شبانگاه نستیق  
 سابقه میکردیم متاع رخت قمیص پیرین دم خون سقالت آراسته است المستعان  
 مدد طلب کرده شود از وی تصفون بیان میکنید سیاره کاروانی و اید سقار ادلی انداز  
 استرقه پنهان ساختند و اربضاعه سرمایہ شش و فروعندش ثمن بهانجین ناقص  
 زاهدین بی رغبتان اشتد خرید کرد امراة زن اگر می گرامی دارم ثوابه جای و اشدد  
 نهایت قوت حکما و انانی را و دگفت شنید کرد غلقت بست هیئت لک پیش آ  
 استبقا بایکد گر سبقت کرد و قدات بدرید دبر پیش پیت الفیا یافتند لک الباب  
 نزدیک دروازه مانیت لیسن بزنند ان کرده شود قد و رید و قبل پیش نیستی  
 زنان ترا و دگفت شنید میکنید فتی نو جوان شغف در دلش جای کرده است اعتدال  
 مهیا کرد و متکا مجلس انت و اوسکیست کار در را این دیدند آگدن بزرگ یافتند  
 حاش لله پاک است خدا ملک فرشته کردیو گرامی لمستنی ملاست کرد و بود میرا فاسم  
 پس خود را نگاه داشت بدعوتی میخوانند مرا اصب میل کنم بدای طاهر شد فقیان و جوان  
 اعصر می افشارم خبزانان لایاتیکما طعام خواهند شما هیچ طعام یعنی در خوا  
 نیستی بنوشانند یصلک بردار کرده شود قضی فیصل کرده شد تستغیان سوال می  
 تاج خلاصه یابنده بضع چند سنین سال سیمان فر به عیاق لاغر خضر سبز  
 یالسات خشک افتوئی جواب من دهید یا تعبها و ن خواب تعبیر میکنید اضعا  
 احلام خوابها شوریده اخلاص خوابهای شوریده وادگرو بیا و در امة مدته  
 صیدیق راست گواقتنا جواب ده ما را تهرعون زراعت کنید دایا بر عادت حصلم

بدروید مخصوصاً با احتیاط نگاه دارید یغاث باران فرستاده شود یغوث با فشارند  
اگر رابا مال خطب حال حصص ظاهر شد کم اخذ من خیانت او کرده ام (۱۳)  
ما ابری بپای صفت میکنم اماره بسیار فرماید الا ما رحم کر آن وقت که مهربانی کند  
اشوئی به بیاریش پیش من استخلاصه تا مقرر کنش خالص مکین صاحب یستبوا  
قرار میگرفت منکر قد ناشناسا بودند جهنم میا کرد جهاز سامان منیر لکن همانند  
کنندگان کیل پیمودن فیتان غلامان رحال خرچینها نکل پیاگیریم امن امن  
گیرم غیر غله آوریم لیسیر اندک موقوفه عمد مستحکم ان یحاط بکم گرفتار کرده شوید  
حاجه خطر قضه سرخام داوای جای داد و لا تبشئ اندوه گین مباش سقایه آوند  
آب خوردن رحل خرچین آذن آواز داد مؤذن آواز کننده عیو کاروان  
ماذ القفدون چیست انجمنی یا بید صواع پیا نخل یکبار یعی شتر عیو ضامن بدک شروع  
کرداوعیه خرچینها وعاء خرچین کد نا تبیر کردیم شینجا پیر کپیرا کلان سال  
استیئسوانا امید شدند خلصواتها رفتند خلوت نجیجا مشورت کنان فرطهم  
تقصیر کرده بودید لکن انج هرگز جدا نخواهم شد اقبلنا آمده بودیم توئی روگردانید  
اسفی اندوه من ایضاً سپید شدند کظیم پر شده بود از غم تفتو همیشه  
هستی حرصا بیمار آشکوبیان میکنم بت غم سخت خرن اندوه تحسستوا تفحص کنید  
لاتیاسوا نا امید مباشید روح رحمت ضرسختی مزجاة با قبول اثر فضل دادوست  
تذریب سرزنش لو لا ان تقیدون اگر بقصان عقل نسبت نکنید مرا ضلال خطا  
بشیر مژده دهند و از تدا گشت عکزش تخت بد و صحرانق غ خلافت افکنند لطیف  
تدبیر نیک سازنده الحقی للاحق کن غاشیه عقوبتی عام بصیره حجت ظاهر ظنوا  
گمان بردند قوم ایشان قصصیم قصه پیغامبران عبیره پندی اولی الکتاب خداوند  
خرد سورة رعد عمدستونها سحر را مکر و مد گستره و ایسی کوهها

بیاوریم در این  
و ما اینست

سوره رعد

قَطْعُ قَطْعِهَا وَتَغْيِثُهَا بِمِثْلِهَا بِسِيَرِهَا أَكُلُ طَعْمِ مِوَاهِ غِلَالِ طَوْبِهَا  
 اَحْشَاكَ كَرْدِهَا خَلَّتْ كَذِبَتْهُ اسْتِ مَثَلَاتِ عَقُوبَتِهَا تَغْيِثُ نَاقِصِ مِیْكَنِ كَبِیْرِ بَرْگِ  
 مُتَعَالِ بَلَدِ تَرْتِیْبِ مُسْتَحْفِیْ بَهَانِ سِیَرِ سِرَّاهِ مِیْرُودِ مَعْقِبَاتِ فَرَشْتِگَانِ زَبِیْ كِبَرِ كَرِ آئِنْدَه مَرْدِ  
 بَا زَرْدِ آئِنْدَه اَوَالِ كَارِ سَا زَنْدَه شَدِ اِلْحَالِ بَسِیَارِ قُوْتِ بَاسِطِ بَشَا یَدِ كَفِیْهَ دَوِ دَسْتِ  
 خُورِ قَا وَ دَهْنِشِ ظِلَالِ سَا یَه مَآوِیْدَه رُودِ قَدَدِ اَنْدَا زَه اَحْشَلِ بَرِ دَا شَتِ سَبِیْلِ  
 آبِ رَوَانِ زَبَدِ كَفِیْ رَا یَسَّارِ رُومِیْ كِبَرِ مِیْنِدَه یُوقِدُ وَنِ مِیْگَدِ اَزِ نَدَا یَتَعَا بِطَلَبِ حَلِیْتِ سِرَّاهِ  
 مَتَاعِ رَحْتِ خَا نَه یَضْرِبِ بَیَانِ مِیْكَنِدِ جُعَا نَآ چِیْرِ یَكْ كَشْتِ مِیْ مَانِدِ لَءُ وَنِ دَفْعِ مِیْكَنِدِ  
 عَقُوبِیْ جَزَا یَقْدِرْ تَنگِ مِیْكَنِدِ اَنَابِ رَجُوعِ كَرِ وَ طَمَاحِ اَرَامِ سِیْگَرِ طُوبِیْ حَالِشِ  
 مَأَبِ جَا یَگَا هِ مَتَابِ رَجُوعِ مَنِ كَمِیَا یَسِ نَدَانِ تَنَدِ قَارِعَه عَقُوبِیْ سَخْتِ تَحَلِ فَرُودِ مِیْ  
 اَمَلِیْتُ مِلَّتِ اَدَمِ قَا كَمِ خِیْرِ كَمِ نِدَه سَمُوعِ بَیَانِ كَنِیْدِ نَا مَهَا ظَا هِرِ سِرِّ اَشَقِ سَخْتِ  
 وَ اِقِ نَگَا هِ دَارِ نِدَه مَثَلِ صَفْتِ اَكُلِ مِوَاهِ مَآ یَحْشُ اَنَا بُو دِ یَسَا زِ دِ مَعْقِبِ رُكُنِدِ  
 سُوْرَه اِبْرَاهِیْمِ ذِكْرِ پِنْدَه اَیْكَامِ اَللّٰهِ رُوزِ مَآ یَحْشُ اَعْنِیْ بُو قَا یَعِیْكَ اَزِ جَانِبِ بُو دِ نَدَا كَنِ  
 خِیْرِ دَارِ سَا خْتِ رَدِّ وَا بَا زِ آوَرْدِ نِدَه كَفَارِ یَعْنِیْ اَنگِشْتِ بَدَنِ اَنِ كَزِ یَنْدِ اَزِ نَهَا یَتِ تَعَجِبِ  
 یَسْمَعُ نِعْمَتِ فِرَاوَانِ مِیْدَه مَقَامِیْ اِیْتَادِ نِ بَحْضُورِ نِ اسْتَفْحَا اَطْلُبِ فِتْحِ كَرْدِ نَدَا خَابِ  
 زِ یَا كَمَارِ شَدِ وِرَا پِشِ صَدِ یَدِ نِدِ زِ دَا بِ یَحْشُ جَرْمِ جَرْمِ كَشْدِ غَلِیْظِ سَخْتِ رَمَادِ  
 خَا كَسْتِ اَشْتَدِ سَخْتِ وَ زِ یَدِ عِزِّ نِزِ دِ شَوَارِ بَرِّ نِ وَا حَاضِرِ شَوْنِدِ تَبَعَا تَابِعِ مَغْنُونِ دَفْعِ  
 جَزِ عَنَّا اَضْطَرَابِ كَنِیْمِ حَیْضِ مَخْلَصِ سُلْطَانِ تَسْلُطِ اَكَا تَلُوْا مَوَاطِنِ كَنِیْدِ لُؤْمُوْا  
 مَلَامَتِ كَنِیْدِ مُصْرِخِ فِرَاوَرِسِ كَقَرَّتْ بِنِیْرِ اَشْدَمِ فَرْعِ شَاخِ اِحْتَمَلَتْ بَرِ كَنِدِ شَدِ اَحْكُوْا  
 فَرُودِ آوَرْدِ بُوَا دِ هَلَاكِیْ قَرَارِ قَرَارِ گَا هِ مَصِیْدِ بَا رُكْشْتِ دَا اَشِیْنِ هِمِیْشَه رُوزِ نَدَا تَعَدُّوا  
 بَشْمَارِیْدِ لَا تَحْصُوْا حَا طَهْ تَوَانِیْدِ كَرْدِ وَ اَجْنَبِیْ وَ دُورِ دَا رَا اَفِیْدَه دَلِیْ چِنْدِ تَهْوِیْ  
 رَغْبَتِ كَنِدِ نَعْلِنِ اَشْكَارِ اَمِیْكَنِیْمِ كِبَرِ كَلَانِ سَالِیْ تَشْخُصْ خِیْرِ شَوْنِدِ مَهْطَعِیْنِ شَا كَنِیْدِ گَا



مُقْنِعِ بر دارندگان لایزال نیکو در طوق چشم هواء خالی مُخْلِی خلاف کننده مقربان  
دست و پا بهم بسته اصفاد زنجیر اسیر اینل جاها قطر این چیز سیاه بر بوی ست که آتش  
در آن بود و دیگر و نفعش بهوشد (۱۳) ایمان بود بها بود که دوست دارند و در گذر  
یله مشغول کند امل امید و از ذکر قرآن شیخ فرقه انساک در می آیم ظلوا شوند یعنی چون  
بالا میروند سگرت بند کرده شد مستحور و در روز و استرقی التبع بدزدی شنود فاقب کس در  
پی وی افتد شهاب شعله مدد ناگسترانیم القینا انداختیم و ای کوهها آبتنا رو بیاوریم  
موسون سنجید و بیاخ باد و کواخ باردار کنند و خانین جمع کننده صلصال گل  
خشک حواء لای سیاه مسنون بوی گرفته نار السموم آتش سوزان سویت راست گم  
نفت بد هم قعوا بیفتید آبی سرباز و بشر آدمی هذا این خلاص صراط را می  
سلطان غلبه غاوین گمران و چون ترسان لا تجل ترس قاطین نا امیدان بقیظ  
نا امید شو و خطب خبر فامضوا و بروید قضینا و می فرستادیم کمر که قسم زندگان  
توسکتو که ای متوسمین عبرت گیرندگان مقیم دایم آمد و رفت دارد اقام راه فاضح  
پس در گذر الصبح الجلیل در گذر نیکو سبعا هفت آیه من المثانی از آنچه در نماز مکرر خوانده  
میشود یعنی سوره فاتحه که آمدن باز کن از واجها عتها و اخفض جاک و پست کن بازو  
خود را یعنی تواضع کن مقسمین تقسیم کنندگان قرآن کتاب آبی را عضین پاره پاره  
فاصله پس آشکارا که الیقین مرگ سور و اخل بالروح بوجی خصیم ستیزه  
دفع پوشش تریحون وقت شام از صحرای بازی آید تسرحون بصحرای سر میزدن  
مشقت قصد میان جاک و کج تسمون می چرانید ذرا آفرید طریقا تازه و موافق  
ان عید یکم از آنکه بجهان شما را منکره نا آشنا ست اساطیر فسانها و آزار باران  
یزمرون بر میدارند قوا عید بنیاد و خرا افتاد فاقوا السلام کس انداختند آن فرمان  
پیغام انقیاد را طین شادمان حقت ثابت شد جهاد ایمان حکم ترین سوگند می

در این جا  
باز می آید  
در این جا

سوره



نخستین بار بختنا بقسیم اولی بایس شدیدی خداوندان کارزار سخت جاسواد آری  
 نَحْزَرُ دَدَنَّا باز دریم کوه علیه امله ناپی در پی دریم نفیرا لشکر اسان نفیرد کار می کنید  
 لیسو وانا خوش سازند و لیتای وانا از پافا انگند ما عکابر بر چه غالب شوند نتیم  
 از پافا انگند فی عدتم جوع کنید بنا فرانی عدنا رجوع کنیم بعقوبت حصیر از ندان  
 اقوم درست تر اعتدنا آماده کردیم محو نابی نور سا ختم مبصره سبب این شیا  
 سینین سالها الزمنا متصل کردیم طایر شامت عل عنق کردن یلقه بنید  
 آنرا منشور گشاده حسیب حساب کنند که از سر بر ندارد و از سره هیچ بردارند و در  
 بارگناه متر فیها سرکشان آنجا دمرنا بر هم زدیم تدفیرا بر هم زدنی قرون طبقات  
 عاجله آسودگی و نیاجلنا بشتاب بهم یصله در آید من موما کو سید مدح و  
 رانده شده می دپی در پی سیدیم عطاء بخشش محظورا باز داشته شده فخذ و لا  
 بی یار مانده قضی حکم کردی بلیغن برسد کلاها هر دو لا نقل کوا و نفطی است  
 که وقت اظهار کراهت از دهن می آید لا تنهد بانگ مزین کریمایا بیکو دل تواضع  
 ربیایا پرورش کردند و او این رجوع کنندگان لا تبذرا اسراف مکن تبذیرا اسراف  
 کردنی مبدیریت اسراف کنندگان میسودا ملایم محسورا در مانده گشته سلطانا  
 قوتی قسط اس ترا و تا و یلا عاقبت لا تقف ما لیس مروی چیز کی نیست لا تمش  
 مروی مراحرا مان کن مخوفی نخواهی شکافت لی تبلیغ هرگز نرسی سیدیه بدی آن  
 مکر و هگانا پسندیده تلفی انداخته شوی اصفی بر کنزید نفورا رسیدن لا تنغوا  
 طلب کردی و قراگانی نجوی رازگویان عظاما استخوانی چند دفا تا اعضاء  
 بوسیده از هم پاشیده حدید آهمن فسیغضون پس خواهی جذبنا بد کشف  
 برداشتن تخی یکا تغیر دادن بر جوع توقع دارند فحد ورا تر سیده شده مبصره  
 تا نشانه باشد احاطه در گرفته است یعنی در قدرت خود الرؤیا یا نبیسی یعنی معراج

لَا حَتِّكَ الْبَلَّةُ مِنْ بَرَكَمِ مَوْفُورٍ كَامِلٍ اسْتَفْرَدَ وَازْجَا بَجْنَانٍ لَجَلْبِ آوَا زَكِينٍ رَجُلٍ  
 پیا دگان یزجی روان میکند حاصبا بادی ندر سگرز افکند قاصفا با دند پیضا  
 مواخذ کننده گاد و از رویا بودند لیفتنؤنک بفریب باز دارند ترا کدشت نزدیک  
 بودی ترکن میل کنی ضعیف الحیو در و چند عذاب زندگانی لیستفرون بفرزند  
 لیستفرون ناجلا وطن کنند ترا اخلاک کسب از تو سئنه مانند روشن دلوک زوال  
 غسقی تاریکی قرآن الفجر لازم گیر قرآن خواندن فجر مشهود یعنی حاضر میشوند و شگاف  
 قجکد بیدار باش نافله زیاده شده مدخل صدق در آورون پسندیده من هوق  
 نابود شد خسار از یان ناجانیه بیچاند بازوی خود را یوس نا امید شاکله طریقه  
 تفجر روان کنی ینبو عا چشمه تفجر روان کنی تسقط فود آری زحمت گمان  
 سکنه کسفا پاره پاره قبیلا روبروی زخوف زر ترقی بالاروی لریقیات  
 بالارفتن ترا حبت فرو نشیند سعیر آتش قنق را بخل کننده بصائر و لیها  
 مئبورا ملک شده لیستفرون بجنان لقیفا در هم آیمخته مکث درنگ یخرفون  
 می افتند لادکان بر رو خود خضوع افروتنی ایما هر کدام را لکخاف پست مخوان  
 و ابیح و مجذول ناتوانی سولاهف قیما ساخت و در راست ماکشین  
 باشند گان باخج کشنده علی آثار هم بر پی ایشان صعیدا میدان جزوا هموارند  
 کھف غار قیم نوشته یعنی نوشته که بر دیوار آن غار بود اوی القینت نام گرم گرفتن جوانان  
 هیئی آماده ساز مرشد اراه یابی ضرینا پرده گذشتیم یعنی بخوابانیدیم حددا  
 شمرده شد آبی الخیر بیک نام یک از دو گروه آخصی یاد داشته اند آمدت زمان  
 ربطناعلی قلوبهم رشت بستیم بر دل ایشان یعنی دل ایشان را استوار ختم شططا  
 سخن دروغ اعتزال نمویکوشوید فاد واپس آرام گیرید مرفقا سقعت ترا و ز میل  
 کند ذات الیمین بجانب است تقرض تجاوز میکند فحوق کشادگی مرشد اراه نمایی

اَيْقَاطًا بِيَارِ رُقُودُ خَفْتِهْ اِنْ يَنْقَلِبُ مَيَّكَ دَانِيْم كَلْبُ سَاك بَاسِطُ كَشَاوَدَتْ خِرَاعِيْنَهْ  
 دودست خود را و صید عقبه در ازه مِلَّتْ پَرشوی لَيْسَاءُ لَوَانَا بَايَكِدِيكِر سَوَال  
 كَنَد و رِقْ نَقَرَه اَرْكِي يَا كِيْزَه تَرْوَلِيْ تَاطَفْ و بَايَد كِه بَسْكِ اَمْد و رَفْت كَنَد يَظْهَرُوْا  
 قَدْرَت يَابَنْد يَرْجَمُو سَنَكْسَار كَنَد اَعْتَرُ نَا خِر دَار كِر دَانِيْدِيْم بَلْتَنَ اَنْعُوْن نَزَاع مَيَكِرُوْ  
 اَبْنُوْا اَعْمَارَت كَنِيْد بَنِيَا نَا نَا نَا بَنِيَا اَلْغِيْبَر تَهْتِي مِي نَهْنَد غَا بَنَانَه عِدَّة شَمَار فَكْر اَعْمَار  
 پَس كَفْتَكُو مَكْن مَرَّاءَ ظَاهِرُ الْفَتَاوِي سِرِّي لَاسْتَفْتِ سَوَال مَكْن غَدَا اَمْسَر وَا  
 اَبْصَرِيْد وَا سَمْعُ چِه قَدْر مِي نِيَا سَت و چِه قَدْر شَتُوَا سَت مُلْتَحِدْ اِيْنَا هِي اَصْدِر و بِيَكْن  
 غَدَا صَبْح وَا لَعْدُ بَايَد كِه دَر كَزْدِه مِي خَوَاهَش فُرْطَا اَرْحَم كَزْدَشْتَه سُرَا كِيْد سَر اَرْپَرْدَه  
 لَيْسَتَغِيْشُوْا فَرِيَاد كَنَد يَقَا لَوَا بَرَاد اِيْشَان رَسِيْدَه شُوْد مَهْضَل سَك كِه اَخْتَه لَيْشُوِي بَرِيَا  
 كَنَد بَلْتَن بَر مَوْتَقَا اَرَام كَا هِ عَدْنِ بِيْمِشَه يَانْدَن يَحْكُوْن زِيُوْر وَا دَه شُونْد اَسَاوَر  
 دَسْتُوَا نِهَا يَلْبَسُوْن بُوْشَنْد شِيَا بَا جَا مَدِي خُصْرَا سَبْر سُنْدُس دِيَا بِي اَرْكِي سَتَبَر  
 دِيَا بِي اَلْكَم مَيَكِيْن تَكِيْ كِنَان اَرْ اَكْ تَحْمَتَا نَعْمَ خُوب حَسَنْتَ نِيَكُو حَقَقْنَا كِر دَا كِرُو  
 اَنْ پِيْد كِرُوِيْم كَمْ كَمْ كَمْ دَفْتَرُ نَارُوَا ن كِرُوِيْم نَحَاوَرْد كَفْتَكُوِي مَيَكِيْد و نَفَرَا حَشَم  
 يَكِيْد بَلَاك شُوْد مَنَقَلْبَا يَارْ كَشْتِي سَوَدَك رَجَا اَرْ اَمْر و سَاخْت لَكِنَا لِيَكِن مَن  
 اَعْتَقَا وَا اَرْم حُسْبَا كَا اَعْدَا بِي صِيْعِيْد اَرْ مَن بِي گِيَاه دَلَقَا اَفْرَا تَنْدَه پَا سَه غَوَرَا  
 فَرُوْر فَتَه يَنْقَلِبُ مِيَا لِيْد اَنْفَقْ خَرْج كِرُوْد مَنَصْرَا اَنْتَقَام كِيْر نَزْدَه وَا لَآيَه كَار سَا زِي  
 الْحَقِّ بِيْمِشَه بَاشَنْدَه عَقَبَا جَزَا وَا دَان هَشِيْمَا دَر مَمْ شَكْسْتَه تَدْرُقُ مِي پَرَانِيْد  
 اَمْلَا سِيْد بَارِيْ ظَاهِر شَدَه كِه نَغَاوَرْد كَزْدَارِيْم عَرَضُوَا رُو بَرُوَا و رَدَه شُونْد مَوْعِدَا  
 و عِدَه كَا هِي وُضِعْ نِهَادَه شُوْد مُشْفِقِيْن تَرْ سَا ن يَاوَلْتَنَا اِي وَا مِي بَر اَلْحَضِي اَحَا طَهْ  
 كَان بُوْد فَسَقِي بِيروْن فَتَه عَقَبَا مَدُوَا كَار كِيْر نَزْدَه مَوْعِدَا مَهْلَكَه بَعْنِي وَا دِي اَرْ  
 وَا دِي بَاوَرْدَن تَا يَكِي بَر كِيْرِي نَرْ سَدُوْ اَقْصُوْهَا اَقْطَاوَه كَانَد و رُو مَوْعِدَا كَا بِي يَارْ كَشْت

جَدَّ لَا خَصْمُتَ قَبْلًا كَوْنَانِ كَوْنِ شَدِيدٌ جَادِلُ خَصْمُتَ مِیْکَنْدُ لَیْلُ حَصُوتًا بَلْفَرْمَنْدِ  
 مَوَلَا پناهی مَوْعِدًا سِیْعَا دِی فَتَنِ نَوْجَوَانِ لَا اَبَحْ همیشه راهِ رومِ آمِضِ رومِ  
 حَقْبًا مَزْمَنَی دِرَاز حَوْتِ مَاهِی سَرَا بَا نَقَبِ عَدَا طَعَامِ چاشتِ اَوینَا آرامِ گزیمِ  
 صَخْرَه سَنَکِ تَبِیغِ حِی جَسْتِیمِ فَا رَتَدَا پس باز گشتند اَنَا دِ نِشَانِ اَقْدَامِ قَصَصَا  
 تَفْصِیْلَانِ لَمْ یُحِطْ دِرَاز گزیده اَحْدِثِ اَنَا زَمِ فَا نَطَقَا پس راه رفتند سَفِینَه کشتی  
 خَرَقِ شُکَافِ کَر دِجَتِ آور دِی اِمْرًا عَظِیمَ کَاثِرَ هَفِیْقَ و بر سر من میند از عُسْرًا  
 سَخْتِ زَکِیَّه پَاکِ نَکَرَا نَا پَسَنْدِیدِه (۱۶) اِسْتَطَعَا طَعَامِ طَلَبِ کَر دِزْدَا بَوَا بُولِ  
 تَمُودَنْدِ یَضِیْفُو مَهْمَانِی کَنْدِ جَدَا اَز دِیوَارِ یَقْصَصِ بَیْفِدِ اَقَامِ رَاسْتِ سَاخْتِ  
 فِرَاقِ جَدَانِی سَا یَنِی خُبْرِ خَوَاهِیمِ دَاوِ تَاوِیْلِ رِیْسِ اَعِیْبِ مَعِیُوبِ کَنْمِ غَضَبًا زِ بَر دِستی  
 خَشِیْنَتَا تَر سِیدِیمِ یَزْهَقِ غَالِبِ یَدِ یَبِیدِ عَوْضِ دِزْدَا یَا کِزْگِی رُحْمَا شَفَقَتِ کَنْدِ  
 گَنْجِی سَبَبَا سَامَانِی فَا تَبِعِ سَبَبَا پِیُورِی سَامَانِی اَقْدَادِ عِینِ چِشْمِ حِیمَه کُلِ مِلَایِ  
 نَکَرَا سَخْتِ سِیْرَا پَر دِه اَحْطَنَا دِرَاز گزیده اِیمِ لَدِیْزِ دِیکِی خَوَجَا بَا جِی مَکُونِ  
 دِ سِتْرِ مَر دِ اَعِیْنُ مَر دِ کَنْدِ رُحْمَا حَاجَا بِی حَکْمِ زُبْدِ پَارِ مَسَاوِی بَر خِشْتِ الصَّدِیقِیْنِ اَنِ دِکُونِ  
 اَنْفُخُوا آتِشِ بَسِیدِ قَطْرَا رَوِیْنِ گِداخته یَظْهَرُ وَا بَا لَیْزِ اَیْنِ نَقَبَا سَوَارِخِ کَر دِزْدَا  
 هِمَاوَارِ رِیزِه رِیزِه یَمُوجُ وِ رِیْمِ آمِیزَنْدِ نَفْخِ دِ سِیدِه شُودِ عَرَضْنَا رُوبِ رَوَا رِیْمِ غَطَا  
 پَر دِه نَزْ لَا جَا بِی فِرُود آمدنِ ذَاکِ حَالِ نِیْسِتِ جَنَاتِ بُو سَا نِهَامِی فِرْدَوْسِ بَهْشِتِ  
 نَزْ لَا جَا بِی مِزْبَانِی لَا یَبْغُونُ تَلْبِیْذِ حِی لَا بَا رِگِشْتَنْ مَدَا اَسِیَا بِی مَدَا بَطِیْقِ  
 سَوْرِ لَامِ رِیْعِ وَهَنْ سِت شَدِه اَسْتِ وَا شَتَعْلِ وِ بَر نَکِ آتِشِ شَعْلَه زِدِ  
 شِیْبَا سَفِیدِی مَوْشَقِیَّابِی بِرِه مَوَالِی اَقَارِبِ وَلِیَا وَا رِثِ اِلِ اَوَلَادِ صَبِیَّاهِ  
 پَسَنْدِیدِه سَمِیْکَا هِمْنَامِ عِیْبَا نِهَائِتِ ضَعْفِ هِیْتِ اَسَانِ وَا کَمِ تَاکِ وَا نَبُودِ  
 سَوَا یَا صَحِیحِ الزَّجَا اَوْخِی اِشَارَتِ کَر دِ بَکَرَه صَبِیحِ الحُکْمِ دَانَانِی صَبِیَّاهِ دِر حَالِ کُودِکِی

چنانچه  
 در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

و در  
 این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

حَتَّانَا شَفِیْقَتِ بَرَّانِیْوِ کَر دَارِ عَصِیَّتَا گناه کار اِذَا انْتَبَذَتْ چُونِ کِیْسُو شَدِ رُو حَفَّ  
 رُوحِ خُودِ یَعْنِی جَبْرِیْلَ قُلْ صَوْرَتِ سَوِیَّا دَرِ سِتْ لَمْ یُکْسِنِیْ دَسْتِ نَرَسَانِیْدِه اسْتِ بَمِنْ  
 لَمْ اَکْ سِرْگَزَنُ بُوْدِه اَمِ یَعْنِی زَنَا کَارِ مَقْضِیَّا مُقَرَّرْ کَرْدِه شَدِه حَمَلَتْ بِشَکْمِ بَارِگَرِ گَرِفت  
 قَصِیَّتَا دُورِ اَزِ مَرْدِمْ اَجَاءْ اَوْرِدِ مَخَاضُ دُرْدَزِه جِذَعِ تَنْهْ یَا لَکِنِّیْ اِی کَاشِ مَن  
 لَسِیَّا فَرَا مَوشِ مَنَسِیَّا اَزِ خَاطِرِ رَفْتِه تَحْتِکِ پَا یَمِنْ تَوَسِّرْ یَا جَوْنِی هَرِیْ بَیْجَبَانِ  
 نَسَاقَطْ بَا گَلَنْدِه رُطْبَا خَرْمَا تَا زِه جَنِیَّا بَا فَعْلِ اَزِ دُرْخْتِ چِیدِه قَرِیْ عِیْنَا اَسُوْهْ چِشْمِ شَو  
 اَمَّا اَکْرَ تَرِیْنِ بَیْنِی اِنْسِیَّا اَدَمِی قَرِیَّا زِشْتِ شَقِیَّا بَدِ بَحْتِ اَحْزَابِ جَاعِهَا مَشْهُدِ  
 حَاضِرِ شَدْنِ صِدِّیْقَا اسْتِ کَر دَارِ اَبِتْ پَدَرِ مَن سَوِیَّا رَاسْتِ رَا عِیْبِ رُو گَر دَانِ  
 وَاخْجَرِیْ وَتَرْکِ صَحْبَتِ مَن کُنْ مِیْلِیَّا مَدَنِی دَر اَزِ حَفِیَّا مَهْرَبَانِ لِسَانِ صِدْقِ نُو کَر جِیْلِ  
 عَلِیَّا بَیْهَایْتِ بَزِگِی خُطْصَا خَالِصْ کَرْدِه شَدِ نَجِیَّا رَا زِ گَوِیَانِ بَکِیَّا گَرِیَانِ یَلْقُوْ  
 خَوَانِندِ یَا فِتْ عِیَّا گَر اِیْ یَعْنِی جَزَا یِ اَنْ مَآئِیَّا اَیْنِدِه لَعُوْا بَیْوْدِه لَسِیَّا فَرَا مَوشِ کَارِ  
 جَنِیَّا بَزَا نُو دَر اَقْتَا دِه لَنْتَرِیْنِ کَر شِیْمِ شِیْعَةِ گَر وِه عِیْنَا نَا فَرَا مَنِی صِلِیَّا بَدَر اَمَنْ  
 دُو زَخْ وَاِیْدِ گَزَنِدِه حَتْمَا لَازِمِ مَقَامَا مَرْتَبَه نَدِیَّا مَجْلِسِ اَثَا ثَا رَخْتِ خَانَه رِیْیَا  
 نُمُودَا رِی فَلَکِیْدِ دُپَسِ اَفْرُونِ مِیْدِه مَکَا نَا مَرْتَبَه مَرْدَا اَبَزِ شَتِ ضِدَا اسْتِزِنِدِه  
 تَوُشْ مِی جَبَانِدِ قَدْ اَمَامَنْ نَسُوْقِ رَوَانِ کُنِیْمِ وَرْخِ اَتَشْنِه اِذَا زِشْتِ یَنْقَطُرْ  
 بَشْکَا فَنَدِ تَلَشُّقْ بَشْکَا فِدَهْدَا پَارِه پَارِه لَدَا اسْتِزِنِدِگَانِ رَا تَحْشِیْ مِی رُکْزَا اَوَا زِی  
**سُورَةُ طه** لَتَشْفِ تَارِیْ کَشِی لَتَدِی خَاکِ مَنَّا کِ اَخْفِیْ پَنَهَانِ تَرَا مَکْنُوْا  
 دَرِیْگِ کُنِیْدِ اَنَسْتِ وِیْدِه اَمِ قَبَسِ شَعْلَهْ فَاخْلَعْ یَسْ اَزِ پَا یِرُونِ کُنْ بِالْوَا دِ الْمَقْدَرِ  
 بَمِیْدَانِ پَاکِ طُوْیِ نَامِ اَخْتَرِ سَبْرِ گَزِیْدِمْ اَکَا دِ مِیْخَوَا هِمِ تَسْعَ مِی کُنْدِ کَا یَصْدَقْ بَا زَنْدَا  
 تَرْدِیْ بِلَاکِ شَوِیْ وَمَا وَحِیْتُ نِلَاکِ اِیْنِ اَتُوْکُوْ مِی کُنِیْمِ اَهْشِ بَرِگِ مِی رِزْمِ غَنَمِ  
 کُو سَفْدَانِ مَآبِ کَارِ رَا حِیَّةَ مَارِ تَسْعَ دَوَانِ سِیَّهْ تَشْکُلِ وَاَضْمَمْ وِیْهَمْ اَخْلَاجِ



بقل بضاعت سفید سوسوی و احل و بکشتا عقد کرده بقیه هوام فهم کنند آشد و محکم کن  
 اثر تو انانی سؤل و خراست اقد فیله با فکل بن طفل را تا بوقت صدوق بیه دریا  
 ساحل کنار و لئضنع و خواتم که پرورده شوی علی عینی بحضور من یکفل نگا بهائی کند  
 تقد خشک شود فتنه در محنت افکنیم علی قدر موافق تقدیر آتی اصطسعت و ساخته آ  
 لاتینا سستی مکنید اینتا نرم یقرط تعدی کند یطغی از حد و رگزد و اعطی داد  
 خلقه صورت خاص و هدی راه نمودن بطلب معاش خود و مهمل افروش سلاک روان کرد  
 از و اجار انواع شسته مختلف از عوا بچرانید هئی خرد و تاتاق بار آبی قبول نکرد و  
 موعدا و عده سویی میان شهر موعدا و عده گاه یسیت باک سازد خاب بمطلب رسید  
 نجوی را از طریقته وین مثلی شایسته آجوه بهم آرید آفله رسنگار شد استعل  
 غالب آجبال رسنا عصای عصاره یخیل نمودار شد جند و تنه بالی نو فترت و جیم  
 قافض پس حکم کن تزگی پاک شد اسیر وقت شب بریدسا خشک در گاور یافتن دشمنی  
 لاختشی و سواس کنی از غرق آتبع تعاقب کرد یخیل ثابت شود هوی پاک شد عهد مدت  
 مدت مفارقت من ملک اختیار کن نبرح علی عین همیشه مجاور خواهیم بود بر این گوساله  
 و کم تزقب و نگاه نداشتی قبضه مشت خاک اثر نقش پای الرسول فرستاده یعنی جبریل  
 لفرق البتة بسوزانم لکنسفن پراننده ساریم بر فرا کابو چشم یخافون پنهان حرف  
 اصل بهترین یدد بگذار و قاعا سیدان صفصفا هموار امتا بلند می همسا آواز نرم  
 عنیت نیایش کنند هضما نقصان یجدت پیدا کند و کتا پسند را یقضی با بنجام رسانیده  
 عهد نا حکم فرستادیم عزما قصد محکم لا تجوع گر سینه نشوی لا تعری برهنه نباش  
 لا تظما تشنه نشوی لا تضعی گرمی آفتاب نیابی لا یبکله کمند نکرد و ضنگا تنگ  
 لزما عذاب لازم مژ هرة آرایش بذل خوار شویم فخری رسوا گردیم (۱) سور  
 انبیا محمد نوید آورو ده لاهیة غافل شده قصفا شکستیم انشا نا نویدار ختم

این کلام را  
 در روز جمعه  
 در ماه رجب  
 در سال ۱۲۰۰  
 در شهر تبریز  
 در محله کهنه  
 در خانه کاتب  
 کاتب محمد علی

بَرَكْضُونَ میدویند اثر قیام آسودگی داده شدید خاکی دین مانند آتش فرو مرده هکوا بازی  
 یعنی زن و فرزند یک مغه سرش میشکند راهی نابود شود لایسته خون مانده نمی شود لایقه و  
 سستی نمی نمایند یلشیر قد بعد موت باز بر انگیزانند هاتوا بیارید مکتومون گرامی شدگان  
 لایسته قیون پیش وستی نمی کنند رتقا بسته قنقنا و اگر دیم خاجا کشاده فلک آسمان یلجیون  
 شما میکنید لایکفون باز نتواند دشت تهکت حیران گردانید ککوا گاه بیانی میکند منا  
 از عقوبت یلجیون بجمیع خود محفوظ مانند نفحة اندکی حبة دانه خر دل سپندان ثمائل  
 صورتها لایکدنگ بر سگالی کنم جدا اذ اریزه ریزه ید کو عیب میگردیشهدون گواهی دهند  
 یلطقون سخن میگویند نکسون انگونسا شدند برد اسرو نالانیر و خجائت کارهای پاک  
 فاسجینا که پس قبول کردیم کرب اندوه حوث زراعت نفشت بوقت شب چرا کرد  
 همتنا فهمانیدیم صنعت ساختن لبوس لباس نخستیم گاه دارد شمار عاصفة  
 تند وزنده یغوصون غواصی میکردند ضرب مغاضبا خشم خورده آن نقد رنگ نگیریم  
 مرعبا توقع رهبا خون اخصدت بعفت نگاه داشت اقامت ملت تقطعوا متفرق شدند  
 امرهم در کار خود کفران ناسپا حرام محال لایجیون باز گردوند بر نیا حد پندی یلستون  
 بشتابند شاخصه بالا دونه شود حصب آتش انگیز و اید و د حاضر شوند گاه یقین ناله  
 حبیس آواز قزع ترس تتلقی پیش یلنطوی در سیم بجل طومار لکنت وقت نوز  
 ناما بد آن آغازیدیم الذکر توراة بلافاکفایت اذنت خبر دار ساختم سورج  
 تذهل غافل شود مرضی شیر دهند و اذضعت شیر میدهند تضع بنهد علقه خون  
 بسته مضغه گوشت پاره مخلقة صورت داده تقررا قرار میدهم هامده خنک شده  
 اهتدت جنبش کند ریت با فراید زوج قسم یهجه رونقدار ثانی بیچند عطف صفه  
 گردن یعنی تکرر کنان حرق سوختن خوف کناره عشیو یار فلیم دین باید که بیاویرد  
 سبب رسی سماء بالا طلق قطع کین باید که نفه شود یعنی اگر ازین غصه پیر و هیچ ضرر نکند

صَادِقِينَ سَنَارِهِ پَرستَن نَصَارَى ترسایان مَجُوسِ گِبرانِ یَفْصَلُ فیصلِ خواهرِ کَرِیمِ  
 خوارِ کند حَضَمَانَ دشمنانِ بیکارِ کند خَصْمُونَ اخصیو کنند قُطِعَتْ قطع کرده یَصْبُ رنجِ شود  
 یَصْهَرُ گرداخته گردد و مَقَامِعُ گرزِ اَلْوَلَوُ امرواریدِ حَرِیرِ ابریشمِ هُدُ واره نموده شد یعنی  
 در دنیا ایشان را عَکِیفِ متوطن و اَلْبَادِ و صحرائِ شینِ اَلْکَاحِ کجروی کردن اَذِنِ آوازه میزند  
 پیاده ضَامِرِ شعر لا غَرَجَ راه عَجِیقِ دور بائیس در مانده قُتِلَ قُتِلُوا باز باید که دور کنند  
 تَقَتْ چک بدن عَدِیقِ قدیمِ حُرْمَتِ شعائرِ اَلْاَدِیْمَانِ مَرُورِ دروغ قُتِی فِرَاقِ کند  
 سَحِیقِ دورِ حِلْ فرود آمدن مَنَسْکَا طریقی قربانی مَحِیقِ نیاایش کنند گان بَدَنِ شتر قُرا  
 صَوَاتِ بر چهار پا ایستاده وَجَبَتْ بزمین افتد قَانِعِ درویش بی سوال مُعَدَّ سوال کنند  
 لَمِ تِنَالِ نمی رسد یَدِ اَفْعِ دفع میکند اَذِنِ دستور می جهاد داده هُدِ مَتِ ویران کرده شد  
 صَوَامِعِ خلوتهای رهبانان یَبِعِ عبادتخانههای نصاری صَدُکَاکُ عبادتخانههای یهود  
 مَسَاجِدِ عبادتخانههای مسلمانان اَمَلِکُتِ مَهَلِکُتِ اوم نیکبخت عَقُوبِکُتِ من یَشِ چاه  
 مَعْطَلِکِ بیکار مانده قَصِی محل مَشِیدِ بلند سَعُو سَعِی کردند مُعَاجِزِ عَاجِزِ کَنان  
 تَمَنِ آرزو بخاطر بست اُمْنِیَّتِ آرزو یَكْشِ دور میکند فَنَنِ بِلای اَلْقَاسِیَةِ آنانکه سخت اند  
 فَنَحِیَّتِ پس نیاایش کند عَقِیقِ نهایتِ خَسِ اِلَکِ حکم نیست وَ مَنِ عَاقِبِ هر که در پی  
 ایزد اَرَسِ اَقَادِ یعنی تعدی کرده شد مُخَضَّرِ سرسبز شود دَمِیْسُکِ نگاہِ اَرِو تَقَعِ بقیع  
 مَنَسْکَا شریعتی نَاسِکُکُ عمل کننده اند بران تَعْرِفِ می شناسی مُنْکَرِ ناخوشه یَسْطُونَ  
 حمله کنند دُکَا بَاگِسِ سَلَبِ بر باید اَلِیْسْتَنْقِذُ خلاص نتواند کرد مَا قَدَرُوا تَعْلِیمِ نکرده  
 یَصْطَفِی بر میگزیند حَرَجِ تنگی هُوَسْمَا خدا نام نهاد مِن قَبْلِ پیش ازین یعنی در کتب سابقه  
 فِی هَذَا در قرآن اِعْتَصَمُوا چنگ زنید سُوْرَةُ مَوْمُونِ (۱۸) خَاشِعُونَ  
 نیاایش کنند گان فَاِعْلُوْنَ ادا کنند گان عِیْمُ مَلُومِینِ مگویند و میستند الْعَادُونَ از حد گذرانندگان  
 رَاغُوتِ رعایت کنند گان سَلَاکِ خلاصه قرار قرار گاهِی مَلِکِینِ استوار اَلْقِیْنِ نگارندگان

در کتب سابقه  
 در کتب سابقه  
 در کتب سابقه

طهارتی آسمان دھاب به دور کردن آن حق اکه میوه بادھن روغن صبیخ نان خوش  
 عذقه پندی بتفضل ریاست پیدا کنند چته دیوانگی فاسدک پس برار استوایت راست  
 بنشینن مندرگامزل مبتلین امتحان کننده آترفنا آسودگی دادیم اطعمم فرمان براری  
 کنید هیتا بعیدست نادین پشیمان غنائ خاشاک تنزلی پی در پی احادیث افسانها  
 ربوبه یعنی بلند قرار استقرار معین آب و ان زبر ا پاره پاره حزب گروه غمزه  
 غفلت نساع سعی میکنیم مشفقون مضطربان یونون میدهند تو امید میدهند و حله  
 ترسان یچارون فریاد میکنند تنگنمون باز میگشتید سار افسانه مشغول شدت و  
 ترک میکردند خرجا خرج مزد ناکبون یکسو شوندگان کجی پیوسته میشدند یجین زنهار  
 میداد کجی از زنهار داده میشد و کجی و ن فریب داده میشد و کجی و ن فریب داده میشد و کجی و ن  
 آنکه حاضر شوند پیش من بر تنج حجاب تلفح میسوزد کالجی و ن روی ترش شقوة بدبختی  
 احسن بر سوانی دور شوید یخچر یا سحره عادیین شمار کنندگان عبتا بیوده سونو  
 اجلد و از نید جلد و رة رة شفقت محضات زنان پر پیمر کار بر موند و تنام  
 میدهند افک تحت تولی سرانجام داد کبره عمده افضنم گفت و شنید کردید تلقون  
 فرامیگرفتید کشیع فاش شود فاحشه تحت بدکاری مازکی پاک نشدی یزکی پاک میسازد  
 و لایا تکل و باید که سوگند خورد و سعتر و معیت دین جزار مبرع و نبری تستائسقا  
 دستور می طلبید متاع منفعت یعصوا بپوشند خجری دامینها جیوب گریانها  
 لایبیدن نمایند نساهن زنان خویش یعنی غیر اهل قیادت ماملکت ایمانن این مالک  
 او شده است دست ایشان یعنی غلامان تابعین طفلیان از به شهوت کم یظهرو مطاع اند  
 عورتات شرگاه ایامی زنان بی شوهر و نیست عقیق باید که بر پاکدامنی مقید باشید کتاب  
 مکاتبه کاتبی امکاتب کنید مکاتب غلامیکه آقاایش بزمه اش قدری معین از مال قرار داده  
 او را از خدمت خود معاف کند تا آن مال کسب کرده او اسازد و آزاد گردد و بقاء زنا تحصننا

سوره نور

پرهن گاری عمرض متاع خلکو گذشتند مشکوه طاق مصباح چراغ نسیجا بجا نشسته  
 یعنی قندیل کوکب ستاره دُیمری درخنده یوقد افروخته میشود شرفیه بیست مشرق رفته  
 یعنی روشنی بدر بتقلب مضرب شوند قیعه میدانها طمان تشنه یحیی عمیق صافایه  
 بال کشاده علم دانسته است خدا صلا در عار او را یوقد جمع میکند دگامات بر تو و دق قطره  
 بر در زاله سنا درخندگی بجایین دو پامند عینین گردن نهاده از دناوا در شک افتادند  
 یحییف ستم کند لیستخلفن البته خلیفه سازد کیم کائنات البته محکم کند لیستأذن باید که بتوری  
 طلبند حکم احکام تضعیف فرو می نهید ظهیر نیم روز ثلث عورت سه ساعت خلوت  
 طوافون در آیند گانند قوا بعد کلان سال متبرجات ظاهر کنان لیستعففن پرهن گاری  
 کند صدیق دوست آشنایان متفرق آفرجام کار یک جمع کردن ایشان بطلب دعاء طلبین  
 یسکون بیکه بر و ن میروند لواذ اپناه جوین فلیحد پس بدید که ترسند **سوره**  
**فرقان** شورا بر یک سخن افک دروغ الکتاب برای خود نوشته است ثمل خوانده شود  
 اسواق بازار را تعیظ آواز خشم خوردن ز قیر اغریمن القوا انداخته شوند مقررات  
 دست و پا بسته شوهر بملاک صرغ فارغ کردن عذاب عتقا سرکش کردند (۱۹)  
 عتقا سرکشی بشهر فرود حجه الحجه را خدا کند باز داشته شوید باز داشتن موکد  
 قد منا متوجه شدیم هبنا ذره ما منشور ابر کنده یعنی جبط کیم مقیلا جای استرح  
 تشقی بشکافد بالغام همراه ابر عسیرا دشوار بعضی بگزیدند و گذارمنت تنها گذار  
 هجو را متروک رکننا خواندیم تر تیلاب استگی مدد دراز کرد ظل سایه یعنی بعد  
 اسفار قبل از طلوع آفتاب یا اول روز ساکنان آرمیده دلیلا راه نایب بر صفت  
 اتقا تقاضا میکنند می رود قبضنا فر اگر فتم یسیرا آسان لباسا پوشی  
 سبانا راحت نشور او قوت نگین بشرا غزده دهنده انا سی مردم صرغنا گوناگون  
 بیان کردیم پندارید حکم قرآن مدح در آمخت عذاب شیرین فراغت دافع تشنگی

سوره فرقان

بازار نوازش  
و حال از نوازش

مَلِجَ الْجَاخِ شَوْرِدِه زَهْ جَهْرَ اسَدِی مَجْزَا مَضْبُوطَ نَسْبًا خُدا وَنَدَبَ صَحْرًا خُدا وَنَد  
 قُرْبَتِ عَلٰی رَیْبِهِ بِمُخَالَفَتِ پُروردگار خود ظَهْرًا اِشْتِی وَدِهْنَدَه فَاسْتَلَّ بِهٖ حَبِیْرًا پَس  
 پَس از حال وی دانائی را نَفُوْدًا رَمِیدَن سِرًا جَا جَمَلِ غِ خَلْفَةً جَانِشِیْن کِیْدِ گِرِهَوْنَا  
 بَابِستَن گِیْضَه تَوَاضِعِ یَبِیْتُوْنَ شَبِ مِیْگِزَارِ نَدِ اَصْرُ بَاز دَارِ غَرِّ اَمَّا اَلَا زَمِ شَوْنَدَه مُسْتَقَرًّا  
 اَرَامِ گَاهِ کَمِ یَقْتَرُوْنَ وَانْگِی لَکِیْمِ نَدِ قَوَامًا مُعْتَدِلِ یَلَقِ بِرِخُورِ دَارِ اَثَلًا مَبْعُوبَتِ دُشَوَاهَا نَا  
 خُورِ کَرْدِه شَدِه لَایْشَهْدُوْنَ اَلْوَدُوْا کُلُوْیِ رُوحِ نَمِیْدِه مَنَدِ کَمِیْجَرِ وَانْدَه اَقْنَدِ قُرَّةٔ رُوشَنی عُرْفَةً  
 مَحَلِ بَلَنْدِ یَلْقَوْنَ بِرِخُورِ اَنِیْدِه شُودِ اِیْشَا نَزَا مُسْتَقَرًّا اَرَامِ گَاهِ مَایَعْبُوْا بِاَقْدَرِ نَمِی شُمَارِ  
 دُعَاءِ عِبَادَتِ لِزَامًا جِزَا یِ اَنِ لَازِمِ **سُورَةُ شَعَرَاءِ** خَاضِعِیْنَ نِیَا اِشْنِ کُنُوْ  
 کِرِیْمِ نِیْکِ لَایَنْطَلِقُ جَارِی نَکَرْدَمِ قُرْبِ پُرورش نَکَرْدِیْمِ وَکَلِیْدًا رِحالِ طِفْلِ تَمِیْنِ  
 مَنَتِ مِی نَمِی عِبَدَتِ بَنَدِه کَرَفَتِ یَعْنِی بَنَدِه کَرَفْتَنِ بَنِی اَسْرَ اِیْلِ نَعْمَتِ نَبُوْدِیْسِ بَحْیْنِ پُرورش  
 کَرْدَنِ کَبَانِ عُرُوتِ بُوْدِ نَعْمَتِ نَبَا شَدِ مَسْجُوْدِیْنِ زَنَدَانِیَانِ اَبْعَثْ وَبَفَرَسْتِ مِیْقَاتِ مِیْعَادِ  
 ضَمِیْرِ زَبَانِ شَرِخْزَهٗ مَکْرُوْهَ عَاظُوْنَ بَخْشَمِ اَوْرَدِه جَمِیْعِ جَمَاعَاتِ حَاذِلُوْنَ سِلَاحِ پُوشَنَدِ گَا  
 کَذٰلِکَ بَحْیْنِیْنِ کَرْدِیْمِ اَتَّبِعُوْکُمْ تَعَاقِبِ اِیْشَانِ کَرْدَمِ مُشْرِقِیْنِ بُوْقَتِ اِشْرَاقِ دَرآمدِ تَرَکَهٗ  
 یَکِیْدِ گِرِهَرَا دِیْدَمِ مَدَدِ کَفَرِ سَیْدِ نَدِ اَنْفَلَقَ بَشْکَافَتِ فِرْقِ پَارِه طُوْدِ کُوهِ اَزْ لَفْتَا نَزْدِ یَکِ  
 اَوْرَدِیْمِ ثُمَّ اَنْجَا اَقْدَمُوْا پِشِیْنِیَانِ حُکْمًا حَکْمَتِ سَلِیْمِ بِی عِیْبِ اَزْ لَفْتِ نَزْدِ یَکِ کَرْدِه شَدِ  
 بَرِزَنَتِ ظَاہِرِ نَمُوْدِه اَیْدِ غَاوِیْنِ کَرَامَانِ یَنْتَصِرُوْنَ اَنْتِقَامِ مِیْکَشَنَدِ کَبِکُوبِ اَبْرُو اَنْدَا  
 شُوْنَدِ بَنَانِ نُسُوْبِی بَرَا بَرِی سَاخْتَمِ حَمِیْمِ مَهْرَبَانِی نَامِیْدِه اَزْ دَلُوْنَ سَفَلْ گَانِ مَآ بِجِه کَارَتِ  
 اَفْتَحِ فِیصَلَ کُنْ مَشْجُوْنَ پَر کَرْدِه شَدِه بَدَلُوْنَ عَمَارَتِ کُنِیْدِ رِیْعِ بَلَنْدِی اَیَّهٗ عِلَاقَتِ  
 تَعَبُّوْنَ بِبِی فَائِدِه مُشْغُوْلِ شَدِه مَصَانِعِ مَحَلَّاهِی اَسْوَارِ خَلْدُوْنَ جَاوِیْدِ خَوَاهِیْدِ مَانَدِ  
 بَطْشَتُمْ دَسْتِ مِیْکَشَا یِیْدِ جِیَارِیْنِ شَمَّ کَارِ شَدِه خُلُقِ عَادَتِ طَلْعِ شُکُوْفِ هَضِیْمِ  
 نَا زَکِ فَا رِهَیْنِ رَسْتِ گَارَانِ مُسَحَّرِیْنِ جَاوِزْدِه گَانِ شَرْبِ یَکِ نُوْبَتِ اَبِ خُورْدَنِ

سوره شعرا

مَا تَوْنُ الدُّكْرَانِ بَقِصَ شَهْوَتِ مِسْرٍ يَسْوِي مِرْدَانِ قَالَتِ زَمْرَانُ مَحْشِرِينَ زِيَانِ دِهَنْدِگَانِ  
 حِلَّةَ ظَلَاغٍ كِسْفًا پاره ظَلَّةَ سَابِغَانِ یعنی آتش بشکل سایبان ظاهر شود و لاک ساخت زنی  
 صغیفها سلگنانه در آوریم انکار را مَعْرِضُونَ دور گردانند حِينَ تَقُومُ چون برخیزد یعنی  
 وقت تجد تَقْلِبُكَ گشتن تو یعنی از قیام بر کوع و از رکوع بسجود اَقَالِكَ دروغ گوئی این خیم  
 گناهار یَلْقَوْنَ السَّمْعَ نمی شنود گوش را میدان قَهْمُونَ سرگردان میشوند مُنْقَلِبِ  
 جای بازگشت **سورۃ نمل** نَمْلٌ داده میشود شهاب قَلَسِ شعله که در میوه  
 گرفته باشد تَصْطَلُونَ شما گرمی حاصل کنید هَمَّتْ می جنبید جَانِ مار و طی رو برگردانید  
 مَدْبَرِ اَپْشَت داده که یَحْقِبُ بازگشت جَبِیْ گریبان سَوَاعِ عِبْتَصَرَه روشن شده  
 بَحْدُوا انکار کردند نَسْتَدْقِنْتِ باور داشته بود منطوق گفتار خشنم آورده شد قَهْر  
 یَوْمَ عَوْنٍ پس این جماعه بعضی را رسیدن بعضی استاده کرده می نَمَلِ مور نمکه مورچه که خط  
 نشاند اَوْرَعُ الهام کن تَقَدَّرَ باز جست غیر یَعْبُدُ نه مدت دور حَبَّ پوشیده قاطعه  
 فیصل کننده تَشْهَدُونَ حاضر شوید پیش من هَدِیَّةً تَحْضَرُ قَبْلَ طَاقَتِ عَفْرِیَّتِ تَهْنِی  
 طَرَفِ چشم نگر و استغیر سازید صَدَّ باز داشت سلیمان صَرَحَ کوشک لُجَّةِ حَوْضِ آب  
 کَشَفَتْ جَانِهَ برداشت مُسَوَّدَ بِنِیْ نَقْشِ درخشان ساخته شده قَوَائِمِ اَبْنِیْنِ بایستاده  
 رَهْطِ نه کس تَقَاسَمُوا با یکدیگر قسم خورده کُنْیَتِ البتة شب بخون کنیم وَاِثَ هَلَاکِ  
 وقت هلاک شدن خَلَوْنِ خَالِ مانده قدر نا اَعِیْنِ کردیم (۲۰) اَمِنْ حَقِّیْ نه بلکه می پرسم  
 که بیاورید حَذَائِقِ بستانها ذات بَهْجَةِ باتاژی ماکان ممکن نبود یَعْدِلُونَ که میزدند حَاجِرَا  
 حجاب یَحْجُبُ قبول میکند مُضْطَرَّ در مانده اِذَا رَکَبِیْ در پی متوجه شد یعنی تا آنکه قطع  
 گشت عَمُونَ نابینا رَجَفَ نزدیک شده باشد غَالِیَةً مقدّم پوشیده دَابَّةً جانوری  
 فَرَعِ مضطرب شود دَاخِرِینِ خوار شده جَاوِدَةً بر جای ایستاده صُنْعِ دستکاری  
 اَنْفَنِ استوار ساخت کِبَتْ گونسار کرده میشود **سورۃ قصص**

سورۃ نمل

سورۃ قصص

سورۃ قصص



يَسْتَضِيحُ زَبُونِ مِيكَفَتِ مَنْ نِعْمَتِ فِرَاوَانَ دِهِمِمْ مَمَكَنَّ دَسْتِ رَسِ دِهِمِمْ قَالَتْ لَقَدْ  
پس برگرفتند قَدْ هُنْكَ قَدْ اُولَ قَالَتْ غَا خَالِي از صبر لَوْ لَانْ رَضَطْنَا عَلَي قَلْبِهَا اَكْرَامِي بَسْتِمِ  
بر دل او یعنی صبر نمیدادیم قَضِيَّةَ بَرِي اُمِير وَمَرَا ضِعَ دَايْكَانَ یعنی شیر دایگان مِنْ قَبْلِ  
پیش از وصول خواهر ناصحی فَنِيكَ خَوَانِ اَسْتَوِي دَسْتِ اَنْدَامِ شَدَ قَلَسْتَ غَا نَبَسِ مَدِ طَلَبِ  
وَكُنْ مَشْتِ دَقَضِي كَشْتِ بَا اَلْعَمَتِ بَحْتِ اَنْعَامِ كَرْدَنِ تَوْظِيْهًا مَدِ دُكَارِ اصْبَحْ بَا دَا  
کرد و بَرَقَبِ اِنْتَظَارِ كِنَانِ اَمَسِ دِيروز لَيْسَتْ صَبْرُ بَا دَرِ سِي مِيخَوَانْدَ ثَلَقَضِي اَخْرَا نَمِرُ وَا  
مشورت میکنند وَرَدَ رَسِيدُ وَا دَا كِنَانِ بَا رَمِيدَارِ نَدِ يَصْدِرَا بَا رَمِيدَارِ نَدِ يَصْدِرَا  
اَسْتَا جَرُ مَزْدُورِ كِيَرِ هَا نَدِي اَيْنِ دُو تَا جَرِي مَزْدُورِي مَن كَنِ بَحْجِ سَا لَمَا شَتِي شَقْتِ  
اَفَكْنَمِ عَدَا وَكَانَ تَعْدِي قَضِي اَوَا كَرْدِ سَا كَرَوَانِ شَدَ جَدَوَةَ شَعْلَه شَا طِي عَرَا نَهْ بَقَعَتِ  
جایگاه اَقْبَلِ اَمِشِ اَسْلَاكِ دَرَا اَرَا ضَمَمِ بَمِ اَرَا رَهْبِ تَرَسِ یعنی بسبب ظهور خوارق پیدا  
شده دَا كِن اَيْنِ هَر دُورِ دَا مَدِ كَنِيْدَ سَنَشْدُ مَحْكَمِ خَوَاهِيْمِ كَرْدَا وَا قَدْ اَتَشْ بَرَا فَوْزِ  
مَقْبُورِيْنِ دُورِ سَا خِشْكَانِ قَضِيْنَا بَا نَجَامِ رَسَانِيْمِ اَلْاَمْرُ حِي تَطْلُو كَرْدَا رَا شَدَا وَا يَا  
باشنده نَظَا هَرَا مَوَافِقِ بَكِيَرِ كِرْ شَدِه اَنْدِ عِنِ تَوْرِيْتِ وَ قُرْآنِ وَ مَكْنَا يِي دِرِي آوَرْدِيْمِ اَلْعَوْدِ  
قُرْآنِ رَا اَلْخَطْفِ رُبُودِه شُوِيْمِ يَحْجِي رَسَانِيْدِه مِي شُوْدِ بِي طَرَتِ اَز حُدُودِ كَنْدِ شَتَنْدِ  
مَعِي شَتَهَا دَر كَنْدَرَانِ خُودِ كَاتِي دَر يَابَنْدِه مَحْضَرِيْنِ حَاضِرِ بُوْدِ كَانِ لَعْنِي دَر عَذَابِ  
كَمَا غَوِيْنَا چنانكه خود گمراه شدیم یعنی بے گمراه تَبَرَّأْنَا نِي تَعْلُقِ مِي شُوِيْمِ لَوِ كَا شِشْ  
عَمِيَّتِ مَشْتَبِه شُوْدَا اَنْبَاءِ خَبَرِ اَلْاَيْتِسَا اَلْوَا يَكِيْدِ كِيَرِ سَوَالِ نَكَنْدِ لَعْنِي جَوَابِ بَا صَوَابِ يَابَنْدِ  
بَحْتِ دُرِ مِي كَزِيْدِ خَيْرَةِ اخْتِيَارِ سَرْمَدَا يَابَنْدِه شَهِيْدَا اَكُوَاهِي لَعْنِي پِي غَا مَبْرُورِ قَوْمِ  
بَغِي تَعْدِي كَرْدِ تَنَقُّوْ كَرَانِي مِي كَرْدِ نَصِيْبَكِ حَصْدِ خُودِ لَعْنِي عَمِلِ صَالِحِ حَظِّ نَصِيْبِ كَا  
يَلْقَاهَا قَوْمِيْنِ كَرْدِه نِي شُوْنْدِ بَا يِنِ مَحْنِ خَسْفَنَا فُورِ دِيْمِ وَ يَحْكَانِ اَلْاِي عَجَبِ خَدَا فَرْضِ نَالِ  
كَرْدِ مَعَادِ جَا يِ بَا زِ كَشْتِ لَعْنِي اَخْرَتِ سُوْرَةِ اَعْنَكَبُوتِ لَا يَفْتَنُوْنَ

لَوْ بَرِي

استخوان کرده نشوند لیکن متعین کند یسبغوا پیش فرستی کنند فتنه رنج دادن بخلاف  
 برمی بندند یعنی الشاکه پدید آید آن پیدایش تقلب و گردانیده خواهد شد نقطه  
 السبیل قطع طریق میکند نادیده مجلس مستبصرین بینا و هکذا سست ترین (۲۱) الاخط  
 نمی نوشتی عرفا محلهای بلند حیوان سرائی ندگانی سور و سر هر ادنی الارض زمین  
 زمین یعنی در سر حد خود آثار را شورا نمیدهند سوئی حال بدان کذب و اسباب دیگر دروغ شنید  
 یبلس خاموش ماند و حضرت بهشت یحیی و نوح و شوال کرده شوند تشریف و نجا  
 پر آگنده شده و هکذا آسان ترست مثل صفت فطره دین فطر پیکر آدمی است  
 رجوع کنندگان را با سود و مالی است که بشر طریقت میدهند یزبوا میفرایند و کوه  
 صدقه مضبوط و دو چند کنندگان یصدعون متفرق شوند یهدون آرامگاه را بکشند  
 شیر بر انگیزانند کسفا پاره پاره و ذوق قطرات مضطر از رنده شیشه سفید  
 یوقون از راه برگردانیده می شدند لایستخف سبک ساز کنند سور و لقمان  
 و هکذا سستی فصاحت از شیر باز کردن صاحب صحبت او آفتاب رجوع دارد و عجز  
 سنگ عزم الامور کارهای مخصوص مقصود لا تصغر متاب خدا رخساره اقصا  
 میان روی کن اغضض فرود آر آنکه بدترین حقیق خزان استبع تمام فرود آورد  
 یبد زیاد میکند مقصد میان روختن را عهد شکننده که یخیزی کفایت نکند لا  
 تغرق فریب ندهد عمر و شیطان فریبده غیث باران مآتد بری نمیداند سور و  
 التریعرج بالا میرود مهین خوار شودی درست اندام کرد و صلتنا گشودیم جنة  
 جنیان تجانی دور میماند نلایمانی آذنی نزدیک یعنی در دنیا لقائیه ملاقات قرآن  
 نسوق روان میکنیم جبرئیل گیاه سور و احزاب تظا هرون طهارت میکند  
 ادعیاء پسر خواندگان اقسط راست ترمو آید از در دکان اولی سزاوارتر  
 معروفا رعایت الکتاب لوح محفوظ را تحت خیره ماند خنجر خبری کردن سزای لولا

سوره بقره

سوره بقره

سوره بقره

سوره بقره

سوره بقره

جهانیده شد ایشان را بزمین مقام سرای ماندن عورتها نام مضبوط و خلعت داده  
 میشد بدین اقطار نواحی فتنه خانه جنگی لائق البته میدادند و آنوقت توقف نمی کردند  
 یسیرا اند که یعضم نگاردار و معوقین باز دارندگان هلم باید آتش بخجل گنان  
 تداوم میکرد و یعضم به روش کرده شود سلق زبان درازی کنند جدا تیز  
 خیز مال بادون صحرائینان اسوگ پیروی یزجو توقع میداشت تسلیما گردن  
 نهادن قضی باجم رسانید و کتب قرار داد ظاهر فحم مددکاری این لشکر کرده بودند  
 صیاحی قلعه باقدت از اذخت تأسیرون اسیر میگرفتند کم تعلق بی سپر نکرده اید یعنی  
 تعالین بایسید اسیر حرامکم ۲۲ یقنت فرمان برداری کن لا تخضعن ملائمت  
 فزون بمانید کاتبین اظهار محمل کفایتین طاعت کنندگان خاشعین فروتنی نمایند  
 امسک نگاردار مبدی پدیدارنده و طرا حاجت حرج تنگی فرض حلال ساخته است حاتم  
 مهر دغ بگذار آذی رنجانیدن افاء عائد ساخته است تریچه موقوف داره  
 تو و بی جای دبی ابتغیت خوازش کنی عزت کیسود ده انا که بخت شدن طعام  
 مستانین آرام گیران یدین فزوزنده جلا کلب چادر فرجفون خبر بفاش  
 کنندگان لغنی بک البته بر غلایم کلبا و فتنه بسایه نباشند ساده مهتران کلباء  
 بزرگان سید استوار عمر غنا پیش آوردیم سور کسبا امر قتم پار چاره  
 کرده شوید فخری پاره پاره کردن کسفا پاره با و بی بزیروم تسبیح گوید انکس  
 نرم گردانیدیم سایه زره های کشاده قدما اندازه نگاردار سرد بافتن عذو سیر  
 اول روز مر و کسیر آخر روز اسکنان روان ساختیم قطر مس بزغ کجی کند محاربت  
 قلعه با تمانیل صورتها جفان کاسه با جوا کیه حوضها قدور دیگر با سیاحت ثابت درجا  
 قضینا مقرر کردیم دابة الارکمن کرم چوب خواره و نساء عصا سیل العرم سلی تند  
 خواتی خداوندان تحط بدفره اثل درخت کز سید درخت کنار شرا شکر کنی

بیاره کشت دوم  
 وین فتنه

سوره نسا

قَسَعَ اضْطراب دور کرده آید مَوْقُوتُونَ ایستاده کرده شوند اخلال طوقها زلفی مرتبه  
 فَرَّتْ عُرْقَاتُ كُوشَكُمَاي بِلْدِ يَخْلُفُهُ عَوْضُ آن و هر یک از آن بخواند و معشای ده یک تکلیف  
 عقوبت من فَرَّادَى یک یک مایبَدِی آفرینش تو نمیکند یعنی معبود باطل قَرَعُوا مضطرب  
 شوند لافوت از عذاب خلاص شدن ثناوش بدست آوردن جِلَّ جَدائی افکنده شود  
 الشَّيَاح امثال سوسرک فاطر آجَنْجَبَار و مَشْنِي دوکان دوکان ثُلث  
 سه گان سه گان رُبَاع چهار گان چهار گان يَصْعَدُ بالا میرود يَبُورُ نابود شود مَا  
 يَعْصِي زندگان دادنده نشود مُعْجَس دراز عمر سَائِع خوشگوار شَرَاب آب قَطِيْر پوست  
 عَرِيْز و شوار مُثَقِّل گران بار حَرُوْد تیز گرم خَلَا گذشته است جَدُّ راه ما  
 بَيْض سفید حُمْر سرخ غَرَابِيْب سخت سُودُ سیاه لَنْ تَبُورُ هرگز پلاک نشود  
 مُقَامَةً همیشه نندن لَعُوْب مانند گی که يَقْضِي نه حکم کرده شود يَصْطَرِيحُونَ فریاد کنند  
 لَمْ نَعْمَرْ زندگان دادیم تَنْوَلْ از جای خود بلغزند که يَحْقِيقُ فرود می آید سوسرک  
 لَيْسَ مُفْتَحِيْن سر بالا کرده اند اَنْكَا نقش اقدام اقام کتاب عَزَّزْنَا قُوْت دادیم  
 طَيِّرًا نَاشَكُون بگر فتم طَائِر شگون (۲۳) لَا يَنْقُذُ مِنْ خَلَاصْ کنند مرا لَمَّا اگر جمیع  
 جمع آورده نشکند مانند پوست میکشیم مُظْلَمُونَ در تاریکی آیند گان مُسْتَقَرِّ براه قرار  
 عَزَّوَجَدِ شلخ قدیم کنه تَدْرِي در یابد صَرِيح فریاد در سر يَنْقُذُونَ رها کرده يَخْصَمُونَ  
 خصومت کنند اَجْرَات قهر بر مر قَلِ خوابگاه فَالْهَوَى شادان اَمْتَارُ واجد اشوید جَبَلًا  
 خلق مگانه بجای مُضِيًّا گذشتن نَشَكْسْ گونسار میکنیم ذَلَّلْنَا رام ساختیم كُوب سوار  
 رَهْمِيم کنه سورۀ صافات زاجرات رانند كَاتِلِيَات تلاوت کنند گان مَارِدِ  
 سرکش لَا يَسْتَعْمَرُونَ گوش نهند دُحُوْر رانند فَاَصْبَدْنَا قَبْ سوزنده لَا رِبَّ  
 پسند و آذواج همراهان قِفُو بازدارید مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهاده گان يَمِيْن جاب  
 راست يَطَافُ گردانیده می شود كَأْسْ جام مَعِيْن شراب جاری بِيَضَاءِ سفید

سوره فاطر

سوره یس  
سوره زمر  
سوره غافر

سوره صافات

عَمَلِ تَبَاهِ کاری یزدون است شوند قاصدات فرود آرندگان طرف چشم عین فراخ  
 چشمانی بیضی بیضایشی ترغ مکتون پوشیده شده قرین همشین مکتون جزا داده شدگان  
 مَطْلَعُونَ در نگرندگان سَوَاءٌ وَسَطُ الدِّينِ البته ملاک کنی مراقبت عقیبت طلع  
 خوشه مالتون پر کنندگان شوباً آیمختنی الفوا یا قند شیعة اتباع نجوم ستاره ها  
 سَقِيمٌ بیمار راع پنهان متوجه شد یزدون شتابی کنان تل با کنند جین پیشانی  
 فدینا که عوض او دادیم خیم گوسپند مهیا برای فرج بعل نام بتی تذرون ترک میکنند  
 ابوت گنجت ساهم قرعه انداخت مد حنین مغلوبان فال تقم پس فرور دخت های  
 میلتهم کننده کار یکد موجب طاعت باشد عرء زمین بی گناه یقین کند و نسباً خوشی  
 علیک یقینتین گمراه کنندگان برای عبادت آن معبود باطل صال در آینه مساحت  
 میدان سور کص ولات حین مناص و نبود آنوقت وقت خلاص انطلق  
 بر قند المله الاخره دین پسین یعنی قرن آخر اختلاف افتد اقلید تقوا پسین بیکه بالا بروند  
 اسباب ریسانها قهر و قهر شکست داده شده ذوالاوتاد خداوند میخما یعنی به چارمخ بسته  
 تعذیب میکرد و قواق توقف قط نوشت آید قوت محشور هم آورده اواب فرما بر  
 فصل الخطاب سخن واضح خصم گروه صورت کننده تسویر و از دیوار بسته اخل شوند  
 غیر اب مسجد لا شیطط جو رکن سَوَاءٌ الصِّرَاطُ راه راست نجهت میش آکل بسیار  
 عذر درشتی کرد و نجاج میشهای خلط آشکار عشی الصافات الحیاده اسپان نیز و  
 الخیر مال تو از پنهان شد رجاء به استگروان شده اصابت خواسته باشد بقاء عمارت  
 بنا کننده عموای فرورونده بدریا بصب بر بخوری عذاب در ارض برین ضعیفا  
 دست شاهما لا تختت خلاف بگویند من اخلاصنا یک و سخییم خالصه خلعتی پاک ارباب  
 هم عمر بایکد نفاذ زوال عشاق زرداب مفتحم در آینه که مر حیا هم زمین کشاده مبار  
 برایشان صالوا در آیدگان قد تموه رسم قدیم ساختید کفر از انعت برگشت است

سوره قی

سُورَةُ الزُّمَرِ مَرِكُورُمِي بِمَاجِدِ نَحْوَلِ عَطَاكَ سَلَكِ دَرِ آوَرِ دِيكَ بِجِجِ چَشْمِهَا بِجِجِ  
 شَكِ مِشْوَدِ مُصَفَّرِ زَرِ دُخْلًا مَارِزِ وَرِزِهِ مُتَشَايِهًا بَعْضُهَا وَنَانِدِ دِگَرِ سَتِ مَتَالِيهِ  
 آيَاتِ دِهْ تَوِ يَعْنِي وَعِدِ وَوَعْدِ تَقْشَعِرْ مَوِي خِيزِ مِشْوَدِ تِلْكَ لَئِنْ نَزِمِ مِشْوَدِ يَتَّقِي  
 احْتِرَازِ مِیْكَدِ مُتَشَاكِسُونِ مُخْتَلَفِ سَلَمًا مُسَلَّمِ (۲۲۲) كَافِ كَارِ سَازِ اشْمَاكَتِ  
 مُتَنَفِّرِ شُودِ فِتْنَةِ آزْمَايشِ اسْرُكُوا تَجَاوُزِ از حدِ كَرْدَنِ لَا تَقْنَطُوا نَا امِيدِ مِشْوَدِ اَنِيبُوا  
 رَجُوعِ كَنِیدِ جَنِبِ حَقِ سَاخِرِيْنَ تَسْخِرِ كُنندگانِ مَقَاتِلِ رِستْگاریِ مَقَالِدِ كَلِيدِ  
 قَبْضَةِ دَرِ مِشْتِ مَطْوِيَّاتِ بِيچِيدِ شَدِ هِنْدِ اشْرَقَتْ رُوشَنِ شُودِ وَضِعِ نِهَادِ شُودِ  
 حَيَّةِ آوَرْدِ شُودِ وَفِيَّتِ تَامِ دَادِ شُودِ سِينِي رَوَانِ كَرْدِ شُودِ زُمَرًا كَرُوهِ كَرُوهِ  
 خَزَنَةِ نِگَا هِیَا نَا طِبُّمُ خُوشْحَالِ شَدِ حَاقِقِ بِنِ كَرْدَا كَرْدِ شَدِ حَوْلِ حَوْلِ  
 سُوْرَةُ مَوْمِنِ لِيَدِ حِطُّوْنَا جِزِ سَازِنِ وَسَعَتْ فَرَكَرْفَتِ قِي نِگَا هَارِ تَقِي  
 نِگَا هَارِي مَقَاتِلِ اللّهِ وَشَمْنِ اَشْتِنِ خَدِ اِیْنِ شَمَارِ فِیْعِ بِلَنْدِ كُنْدِ تَلَاَقِ مَلَاَقَاتِ  
 بَارِئُونِ بَرُونِ نِیْدِ كَانِ اِنْزِفَةِ قِیَامَتِ كَاظِمِ بِنِ پَرِشَدِ اَزْ غَمِ خَاثِنَةِ خِیَانَتِ  
 اَشَادَةِ اَنْشَانِهَا ذَمُّوَ كَبْزَارِیدِ عُدَّتِ پِنَاهِ كَرَفْتِمْ ظَاهِرِ بِنِ غَالِبِ شَدِ دُشَادِ رِستِ  
 دَأْبِ صُورِ نَحَالِ تَنَادِ آوَا زِ دَاوَنِ بَا كِیْدِ كِیْرِ اسْبَابِ رَا هِیَا اَطْلَعِ دِرْ كَرْمِ تَبَاكِ بِلَاكِ  
 اَفْوَضِ مِی سَپَارِمِ وَفِي نِگَا هَاشْتِ يَتَّكِبُونَ بَا هِمِ مَكَا بَرِهِ مِیْكُنْدِ كِی بَرِ اَرَادِ غَلِبِ  
 مُسْتَعِیْ بَدِ كَارِ دَاخِرِ بِنِ خَوَارِ شَدِ سَكَا سِلِ زَبْخِیْرِ بَا یَسْحَبُونَ كَشِیدِ شُونِ دِیْجِرِ وَوَدِ  
 بَرِ تَاوَفِ شُونِ تَمْرُ حُونَ مِی نَا زِیدِ مَبْطُؤُونَ بِیُودِهِ كَوِیَانِ حَاكِمَةِ مُقْصِدِ سُوْرَةِ  
 لَحْمِ اقْوَاتِ قُوْتِهَا سَوَاءِ بِيَانِ وَاضَحِ كَرْدِ شَدِ دُخَانِ دُودِ اِثْلِیَا بِیَا سِیدِ طُومَا شُ  
 كَرِهَا نَاخُوشِ طَائِعِ بِنِ خُوشِ قَضِی سَاخْتِ مَصَابِیحِ چِرَاغِهَا صَاعِقَةِ عَقُوبِ  
 صَوْرَتِ رَندِ لِحْسَاتِ شُومِ آخِرِی رِسَوَا كُنْدِ تَرَا سَحْبُونَ اَخْتِیَا كَرْدِنِ اَنْطَقِ كَوِیَا كَرِ  
 تَسْتَدِئُونِ دِرْ پَرْدِ پَنِهَانِ غِی شَدِیدِ آرْدِی بِلَاكِ كَرْدِ لَیْسْتَ عَتَبُوا عَفْوَ طَلَبِنِ

سورة زمر

سورة زمر

سورة زمر

سورة زمر

مُعْتَبَرِينَ مَعْفُورَةً شَدَّكَانَ قَيْضًا بَرَكًا شَتِيمًا قَرَنَاءَ هَمْشِينَانِ الْغَوَا بِيَهُودَهُ كُوسِيدَ  
 فِيهِ دَرِثَارْ خَوَانِدَنَ كَنَ لَنْدَ يَقْنُ الْبَتِي شِيَا بَرِ بِنَا يَلْقَى قَرْنِ كَرْدَه شَوْلَا يَسَامُونَه  
 مانده نمی شوند خاشعاً فرو (۲۵) آنجا که غلافها از ناخبر دادیم شهید اثبات کنندگان  
 قَنُطُ طَمَحَ بَرِزْدَه نَا دُورْ شُودِ بَچَانِيَه بِطَرْنِ خُورْقَه اَفَا قِ اطرافِ عالمِ سوره  
 شُورِ مِنْ فَوْقِهِنَّ از جانب بالا خود یعنی از بهیبت الهی بیدار و پراکنده میکند  
 شَرَحَ مَقْرُورَ بَغِيًّا حَسَدُ مِنْهُ اَزِينِ بِنِ اَعْدَلِ اَنصَافِ كُنْ دَاخِضَةً بَاطِلِ  
 یارانِ مکاره میکنند حَرِثَ كَشْتِ رَوْضَاتِ سَبْزَه زارِ بَاجَنَاتِ بُوستانها  
 يَقْتَرِفُ بَكْنَدُ لُجْجَا كَشْتِيهَا اَعْلَامُ كُوهِ مَانَوَا كَدَا اِسْتَا دُكَانِ يُوْبِقُ هَلَاكِ كَنْدِ  
 شُورای مشورت ذُلِّ خَوَارِسَ نَكِيدُ بازخواست کننده يَهْدُ عَطَا ميكنند اِنَا نَا  
 دُخْتَرَانِ دُكُورِ پسرانِ عَقِيمًا نازانیده وَحْيًا اِشَارَه رَسُولا فرشته يُوْحَي نَالِ  
 كَنْدِ رُوحًا قَرَانِ اَمْرِ كَلَامِ سوره نَزْخَرَفَ نَضْرِبُ باز داریم صَفْحًا  
 اعراض کرده تَسْتَوَا رَاست بَشَنِيْدَ مَقَرِّ بَيْنِ تَوَانِي كُنْشُومُ پرورده ميشود خِصَامِ  
 خُصُومَتِ يَحْرُصُونَ دروغ ميگويند مُسْتَمْسِكُونَ چنگ زده اند اُمَّة دِينِ بَرَاءَتِي تَعْلُقِ  
 عَقِبَ فَرِزْدَانِ قَرَيْتَيْنِ دُودِيَه عَظِيمَ بَرْگِ بَعْنِي مَتَمُولِ سُقْفًا سَقْفَهَا مَعَارِجِ  
 نَرْدَ بَانَهَا يَظْهَرُونَ بِالْاَبْرَارِ اَيْنَدِ زُخْرُفًا تَجَلِّ بِيَارِ يَعْشُ غَافِلِ شُودِ نَقِيضُ بَرَكَا رِيمِ  
 قَرَيْنِ هَمْشِينِ مَهِينِ خَوَارِ بَيْنِ سَخْنِ وَاضِحِ كُوِيْدِ اَلْقِي فَرُودَ آورده شد اَسُورَةً  
 دُستوانها مَقَرِّ بَيْنِ مَجْتَمِعِ شَدَّ اسْتَحْفَ بِي عَقْلِ كَرْدَ اسْقُ نَجْشَمِ آورده شد اسْقُ بِي شَرِ  
 يَصْدُونَ نَجْوِ شَوْقَتِي اَوَا زِ بَلَنْدِ ميكنند مَاضِي بُوَه اَنْ حَرَفِ نَرْدَ مَقْتَلَا اَشْنَاءِ يَخْفُونَ  
 خَلِيفَه شُوند عِلْمِ اَشْنَاءِ لَاحِقَتْنِ شَبَه مَكْنِيْدِ اَحْزَالَه دُوستانِ صِيحَا فِ كَاسِه اِي بِيْنِ دَارِ  
 اَكْوَابِ كُوزِ مَالَا يَفْتَرُ مَسْتِ كَرْدَه نشود لِيَقْضُ بَايْدَ كِه بَرْگِ حَكْمِ كَنْدِ اَبَرَه مَوَاغِرْمِ كَرْدَه  
 مَصْمُومِ وَفِيْلَاهِ بِيَارِ دُعا رِيغِيَا مِر سوره دُخَانِ يَفْرُقُ فَيَصِلُ كَرْدَه ميشود

باز به نیش

سوره نوری

سوره انف

سوره دخان

از تقب منتظر باش ببطش در گرفت کیم البطشة در گرفت کردن فتنه امتحان کردیم  
 اذوا تسلیم کنید رهوا آرمیده اختارنا برگزیدیم مولی دوست مفضل مس  
 که اخته یغلی بچوشت اعتلوا بختی بکشید صبحوا بریزید ذوق بچش سورة  
 جائیه یصرا لازم میگیر یعنی کفر لا یرجون ایام الله توقع روزهای خدا نازنی  
 معتقد نیستند که حوادث جزا اعمال ایشان باشد بعبیا تعدی شریعت راه ظاهر الا فر  
 دین اجتنابوا کردند دهر زمانه مبطلون بنابه کاران جائیه بزا نور آمده یعنی برآ  
 جواب سوال میباشده تستفسر نمی نوشتیم (۲۴) سورة احقاف انار  
 بقیه بدل عا نوآمده کرها و شواری تعدان وعده میدیدید یستعینان فریاد میکنند  
 لا احقاف بزرگترین احقاف عارضنا ابر مستقبل آورده او دیه میدانها  
 مظهر باراننده قد بانا قرب خدا جوین صرفنا متوجه کردیم نفرا جماعت  
 یحیر پناه دهد آخری مانده نشد اولو العزم خداوندان همت عالی سورة همل  
 اتخفوا خونریزی بسیار کردید شدوا حکم کنید وفاق قید متکا باحسان خلاص  
 کردن فداکاری مالی گرفتن تضعع نهد اوزار سلاح عرفت شناسا کرد و تعسها بلاق  
 باد غیر این بدیدر ماندگی متغیر نشده سقوا نوشانیده شوند قطع پاره پاره ست  
 امعاء رود با ایضا الحال اشراط علامات منقلب جای آمد و رفت محکمه واضح  
 المعنی الغشی علیک یکبار او را بهوشی رسیده باشد اولی وای طاعة فرمانبردار  
 یعنی حال ایشان بحسب ظاهر غم مصمم شود و اضفان کینه ایستما قیافه یعنی ظلمات  
 بر روی ایشان بهیودایمی شود لحن اسلوب کن بایز ضلوع نخواهد ساخت یخف  
 مبالغه کند سورة فتمه سکینه اطمینان تعزیه نوه نصرت دهید دین خدا را +  
 توفیر و بزرگی اعتقاد کنید او را بوسا املاک شده آتاب ثواب اوده ببطن در میان  
 اظفر فیروز مند ساخت هدای قرانی معکونما متوقف داشته شود و بملک رسد

سورة حجاب

سورة احقاف

سورة همل

سورة فتمه



حِلْ بجای تَقْوَا پی سپر کنید معترکه گناه تَزَاوَا از هم جدا می بودند حَمِیَّة غیثِ احق  
 سزاوار صدق راست نمود مُحَلِّقین تراشندگان مومقَصِّرین بمقراض گیرندگان موم  
 اَشِدَّ آتش سخت رَحَاء مهربان یَبْتَغُونَ می طلبند سِیْمَا نشانه صلاح شَطَأ گیاه  
 سبز از ترا قوی کرد و استغْلَظ سطر شد اَشْتَوَا با ستاد سَوَق ساقهای زراع زراعت  
 کنندگان یَغِیْظ بخشم آرد سُورَةُ حَجَرَات لَا تَقْدِرُوا پیشدستی کنید لَا تَرْفَعُوا  
 بلند کنید اَصْوَات آواز اَصْوَات آواز لَهْجَهُمْ وَا بلند گوید یَغْضُوبُونَ پست میکنند اَفْضَحْنَ  
 از موده است حَجَرَات حَجَرَات خیمه تَبَكُّوا تفحص کنید تُصَبِّحُوا صبح رسانید نَادِیْنَ پشیمان  
 عَمَلُ بَرِج در افتید گناه ناخوش گردانید عَصِیان نافرمانی تراشدن راه یافتگان  
 فَضْلًا احسان طَائِفَان و گروه بَعَثْ تعدی کرد تَفْجِیء رجوع کند فَاَهَتْ رجوع کرد  
 لَا یَسْتَحْشَرُ تمسخر نکنند لَا یَلْزَمُوا عیب کنید لَا تَبْأَبْرُوا بِالْأَلْقَابِ یکدیگر را بمقبهای  
 بدخوانید لَا تَجَسَّسُوا جاسوسی کنید وَلَا یَتَنَبَّ وَ غیبت کنند شَعُوبًا جماعتها را یکت  
 کم نه بد یَمْنُونَ منت می نهند سَوْرَةُ ق یَحْجِدُ بزرگی حِشْنَا بمیریم تَرَابَاک  
 مَرِیج شوریده فَرْج شکافها مَدَد ناگستریم اَلْقِیْنَا افکنده اِیم هر قِاسِی کوه ها  
 اَنْبَتْنَا رویانیدیم رَفِج نوع هیچ خوش آیند تَبَصَّرْهُ برای راه نمودن ذِکْرِ پند  
 داون مَنِیب رجوع کننده جَنَاب پوستانها حَبَّ الْحَبِید دان که در می کنند  
 بَابِ سَقَات بلند بالا برآمده طَلْع میوه تَحْصِدُ تو بر توحی ثابت شد وَ عِید وَ عِدْ  
 عذاب من عِیدنا عاجز شده بودیم کَبِیْس شبهه تَوَسُّوس بخاطر میکند رَجَلُ الْوَرِید  
 رگ جان یَتَلَقَّ یاد میگیرند اَلْمُتَلَقِّان دو یاد گیرنده عَنِ الْهَبِینِ پهلوی راست  
 نشیننده وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِید و بر پهلوی چپ نشیننده مَایْلُ فِطْرُ بَرِزبان نمی رود لَدِیْهِ  
 نزدیک و رَقِیب نگهبان عِید مَرِیاسگره سختی تَحْجِدُ کناره میگردی سَاقِ رَوَان  
 کننده عِظَاء پروه حَزِید تیز زمین ست قَرِین حشین کَدِی نزدیک من اَلْقِیَا با کنید

سوره حَجَرَات

سوره ق

عَبْدٌ كَرِهُهُ مَنَاجِ اساک کند و خیر مال مُعْتَدٍ درگزرنده از حد مُبِیْبِ شکر آرنده مَنَاجِ  
 اَطْعَمْتُهُ مِنْ کَرَاهٍ نَکَرْدَمِ آن شخص را لَا اَتَخَصِّمُوهَا خصوصیت مکنید امتاکات پشدی از لَفْظِ نَزْدِیکِ  
 گردانیده شود و آب رجوع کننده حَفِیظِ ادب نگاه دارنده مُبِیْبِ متوجه خلود همیشه  
 باشند قَرْنِ امتها بطشاً دست درازی نَقِیْبُ آن شخص گردند قَحِیصُ گریزگاه اَلْقَى  
 السَّمْعُ گوش نهند مَا مَسَّنَا رسید بَالُغُوبِ ماندگی اَدْبَارُ السُّجُودِ عقب نماز صِحْحَةُ نَفَرِهْ تَنَدِ  
 مَصِیْبُ بازگشت تَشَقُّقُ بشکافد سِرّاً شتابان حَشَرٌ بر انگیزن کِیْسُ آسان جَبَّارِ  
 نَهْ کَنده سُوْرَةُ ذَارِیَاتِ ذَارِیَاتِ بادامی پراکنده ذَرَّوْا پراکنده کردن  
 حَاوِلَاتِ ابرابر دارند و قَرَّا اَبَارِ آب جاری است تِهْمَانِ روان شونده یُسْرَ السُّهولتِ  
 مُقْسِمَاتِ فرشتگان تقسیم کننده دین جزا اعمال ذَاتِ السُّجُودِ خداوند راه اُیُوفُکِ بازگرداننده  
 می شود قَتِلِ اعنت کرده شد خَرَّاصُ دروغ گویان عَمَرُکِ بخیر سَاهُونِ فراموش کنندگان  
 اَیَّانِ که یَفْتَنُونَ عذاب کرده شوند ذَوُوقِ اچشید فِتْنَةُ عَقُوبِ تَسْتَجَلُونَ جلد می گیرند  
 هَجَمُونَ خواب کردند اَسْکَارِ وقت سحر هَجَرُکِ تنگدست کم سوال مَوْقِنِ یقین کنندگان  
 تَطْفُؤْنَ سخن میگویند ضعیف مهانان مُکْرَمِ گرامی مُنْکَرُونَ ناشناخته سَلْعِ متوجه  
 عَجَلِ گوساله سَمِیْنِ فربه اَوْجَسِ در خاطر خود یافت خِفَّةِ ترس اَقْبَلَتْ پیش آمد  
 اَمْرَ اَنْزَلِ صَوْتِ آواز صَدِکَتْ طباخچه و عَجْرُکِ پیرزنی عَقِیْمِ نازاینده (۲۴) خَطَبِ  
 مقصد هَجْرِ مِیْنِ گناه گاران قُرْسِلِ بفرسیم حَجَّارِ سنگواری طِیْنِ گل مَسُومَةُ نشان میند  
 کرده شده مُسْرِیْنِ آنانکه از حد بیرون شده اند سُلْطَانِ دلیل مُبِیْنِ واضح تَوَلَّى روگردان  
 شد دَکْنِ قوت یعنی لشکر جُنُودِ لشکر بُنْدِ نَا اَفْکَنْدِیم یَقُوْ دریا مِلْکِ کَنده بود کاریا  
 که موجب ملاست باشند رِیْحِ باد عَقِیْمِ بی منفعت مَانَدِ نَکَلْ اَرُو اَنْتَ بر سر مریم  
 استخوان بوسیده تَمَعُّوا ابره مند باشید حِیْنِ مدت عَتُوا اسکرشیدند صَاحِقَةُ نَفَرِ  
 کَا سَطَا عَوْنُ توانستند مُتَصَرِّفِ انتقام کشنده بَنِکَتَا ناکردیم اَبْدِ قَوْنِ مَوْسَعُونَ توانا

سوره ذاریات

سوره ذاریات

سوره طه

سوره طه

ما هَذَا وَكَسْتَرَانِدْه فَيَرْزُقُكُمْ بَرَكَةً مُبَارَكَةً قَدْ جَاءَكُمْ مِنْكُمْ بَرَكَةٌ كَثِيرَةٌ  
سَكَنَ الْكَانُ تَوَلَّى رُوحِي بَارَكْش مَلُومٌ مَلَامَتٌ كَرْدَ شَدَّ مَانِ يَطْعَمُونَ كِه مَرَا طَعَامٌ دَهْنِ مَتِينِ  
زَوْرَ آوَرْدَنُوب نَصِيْبِه سَوْرَه طَوْر رَقِّ كَاغِدِه مَنَشُور كَشَادِه مَرْفُوع بَرَاوَر شَدِه  
مَسْجُور پَر كَرْدِه شَدِه تَمُور جَبَش كِنْدِه مَوْرَا جَبَش كِرْدَن تَسِيدُ رَوَان شُونَد حَوْضِ  
بِهَوْدِه كُوْنِي يَلْعَبُونَ بَارِي مَيَكْنَنْد يَدُ حَوْضِ بَسْجَتِي رَوَان كَرْدِه شُونَد دَكَّارَوَان كِرْدَن  
اَصْلُكُو اَوْرَايِد نَعِيم نَعْمَت فَاهِيْنَ خَوْشَال شَدگان وَفِي مَكَا بَرِاشْت هَبْنِ كَاوَارَا  
مُتَكَبِّرِيْن كَيِيْزِدِه سُرُور تَهْتَا مَصْبُوفِيْ رَا بَرِيْ كِيْ كِيْ كَسْتَرْدِه جَانِ كَشَادِه شِيْم اَلْحَقْنَا  
بِرَسَانِيْم مَا اَللَّهْنَا نَقْصَان نَكْنِيْم اَمْرِيْ مَرْدِيْن دَر كَرُو بَاشْد اَمْدُ دُنَايِي دَر پِي عَطَا كَنِيْم  
يَكْنَا نَحْوَن اَز دَسْت يَكِيْ كِيْ مِيْ كِيْ نَزْد كَا سَا پِيَا كِه شَرَاب لَحْوُ بِيْهَوْدِه كُوْنِي كَلَا نِيْم نَزْدِه كَار  
يَطْوُفْ اَمُوشْد كَنْدِ خَلَا نُو جَوَانَان لُؤْلُؤُ مَرَوَارِيْد مَكْنُونُ وِر پَرْدِه پَنَهَان اَقْبَل رُوحِي  
آوَرْدُ مُشْفِقِيْن تَرْسَان مَبِيْ نَعْمَت فَرَاوَان دَا دَسْمُومُ بَادِ كَرْم بَدِ احْصَان كَنْدِه  
نَزْدَ بَقِيْ اَنْتَظَارِيْ شِيْم مَرِيْبِ حَوَارِث مَنُونُ زَمَانِه تَرْكَبُو اَنْتَظَارِ كَشِيْدُو تَرْكَبِيْدِيْن  
اَنْتَظَارِ شَدگان اَحْكَام عَقْلَهَا طَلْعُونُ بَرِش تَقْوَل بَرِشْتِه اَسْت مَصِيْفُورُنْ چِيْرِه وَتَا  
سَلَم نَزْد بَان مَغْرَم غَرِاسْت مُتَقَلُّونُ كَرَا نِيَار شَدگان كِيْدَا بَرَانْدِيْشِي كَسْفَا كِيْ پَارِه  
سَاقِطَا اَقَادِه سَلَاكِيْ بَر مَرْكُومُ بَرِشْتِه دَسْر بِلْذَار يَلْأَقُوا مَلَا قَات كَنْدِيْ بَعْقُونُ  
بِيْهَوْش كَرْدِه شُونَد كَا يَغْنِيْ وَفَع نَكْنَد يَلْعَبِيْنَا اَحْضُوْر شِيْم مَانِي اَذْبَار غَاث شَدَن لُجُوم سَتَارِه  
سَوْرَه اَجْمَر اَجْمَر سَتَارِه هَوِيْ فَرَا فَا شَدِ خَوِيْ غُلَط كَرْدِه رَا مَآيَ طُوطُ سَخْن مِيْ كُوِيْ  
هَوِيْ خَوَابِش نَفْس شَدِيْدُ الْكُفُورِ شَدِيْدُ بَسِيَار فَرِشْتِه مَرَّة حَسَن اِسْتَوِيْ رَاسْت اِيْتَادِه  
اَقْوِيْ كِنَارِه آسْمَان دَنِيْ نَزْدِيْ كِ شَد تَدَلِيْ فَرُو اَمْد قَاب بَسَافَت قُوْسِيْن دَوَكْمَان  
اَذْنِيْ نَزْدِيْ كِه تَرْ مَكَا كَذِب دَر وُغ دَخَل نَكْرُو دُفُو اَدْوَل مُتَا مَرْوَن كَفْتُو مِيْ كَنِيْد نَزْلَه كِيْ بَار  
اَشْرِيْ دِيْ كِيْ جَنَّة بَهْشْت مَآوِيْ آرَام كَا ه يَغْنِيْ مِيْ پَرِشْتِيْ نَاغ كَبْرُوِيْ نَكْرُو مَاطَعِيْ

از مقصد تجاوز نمود و بخوی بیدار ضیعی بی انصاف تهنوی خواشش میکند لاغنی نفع نمی  
 یابد و دستوری و بر آنتی و ختر مبالغ نهایت آسائ و با کاری کردند احسن و انیکو  
 کاری کردند خسته خصلت نیک یختیون بر سیز کاری میکنند و کجاست حیا میماند گنا  
 منیره آتشاید اگر داجنه بچو با بطون شکما لا کز کواستایش کنید توی روگردان شد  
 اعظم داد آگهی سخت دل شد کمین بکنا خبر داده نشد و فی وفادار بود لا تیر ما برخواهد شد  
 و از رگ بر دارنده و از رگ بار گناه اخوی دیگرے سعی عمل کرد او فی تمام تر منتفی باز شد  
 اصحک خدا نید آبی گریانید مثنی ریخته شود نشاء پیدا کردن اغنی تو نگر ساخت آفتی  
 سرمایه داد شیعه ستاره اطفی از حد گذشته تر مؤتقد شهرهای موفقه آهوی بر زمین بکند  
 غشی پوشانید آلاء نعمتها تمای غیب میکنی از رفت نزدیک آمد الا زفته قیامت کاشف  
 ظاهر کنند مسافرون بایر کنندگان سوسرا قصر افتد بت نزدیک الساعه قیامت  
 الشوق بشکافت مستقیم قوس آهوا و خواشها آتباء خبر ما مرد جگر بند گرفتن بالافه  
 تمام شد ز ترسانیدنها جگر ناخوش خسته نیايش کنان اجداث قبور جگر داغ  
 منتشیر پرانده موطوعین شتاب کنان حیر و شوار و کاذب جگر و با او سخن درشت گفته  
 فانتصر پس انتقام بخش فتحنا کشادیم منهیر بسیار بر زنده قجر ناراوان کردیم عیون  
 چشمها قانتع پس مع شد الواح ختمها دس میخامد کرد پند گیرنده صحرانند نخس نوم  
 مستقیم بغایت سخت تخرج بر میکند اعجاز ته امنقیر الربح بر کند میالند ترسانند  
 سحر دیوانگی القی نازل کرده شد آتش خود پسند خدا فراموشی خواسیم مستاد فاقه  
 ماده شتر فتنه بجهت آزمایش قانتقیم پس منتظر ایشان باش واصطبر و صبر پیش  
 نیت خبر و ارکن قسمة مقسوم شد بر یک حصه از آب محض حاضر کرده شود نادوا  
 آواز دادند کعاطی دست درازی کرد عقر مجروح ساخت ندر ترسانید نهایی من  
 صبح یک نعره هشیر الخطر خطیر در هم شکسته که خطیر سازنده آن را بنا کرده با

باشند ترسانندگان را احصایا با دستگیر دارند ترسانیده بود بطش عفویت کار و امکار بر کردند  
 باینکه در آن ترسانیده هزار و دویست نفر گفتند تا غفلت بند طمست را محو کردیم صبح غارت کردیم و بیکدیگر گفتند  
 ترسانندگان عین غلبه مقتدر قوی بزرگوار خلاصی از بزرگ کتابهای پیشین جمیع جماعتی  
 منتصر انتقام شدند سیئه زخم شکست داده خواهد شد یونان بگردانند و بپشت را  
 مؤید و وعده اذله سخت تر از تلخ تر سحر جهالت استخوان کشیده شوند و قوا بچشید  
 مس دست رسانیدن سقر دوزخ قدر اندازه مقرر و احد یک کلمه هیچ گردانیدن  
 اشباع امثال زبیر نامهای اعمال مستطرد نوشته شده مقعد مجلس علیه با و شاه  
 مقتدر توانا سوسره رحمن حسیان حساب وضع فرود آورد و میران ترازو  
 لا تطغوا از حد تجاوز کنید قسط انصاف لا تغیروا نقصان کنید وضع گسترانام آدمیان  
 قاکه میوه انعام غلافها حب وانه عصف برگ ریختن گل خوشبو صلصال گل خشک  
 فخر سفال جان جن مایع شعله مریخ گذاشت یکتایان بهم جمع شوند بترجیح حجاب  
 لایحیایان یکی بر دیگری تعدی نمیکند جوار کش تیگاروان شونده ملشاکت برافراشته  
 احلام کوه اجلال بزرگی انعام بیسکه سوال میکند از خداشان حالتی سنفوخ انهم  
 فارغ شده بشما متوجه شویم ثقلان جن و انس معشر قوم استطعم میتوانید تنقذ و ابیرون  
 روید اقطار کناره و قانقل واپس بیرون روید سلطان قوت یزسل فرستاده خواهد شد  
 شواظ شعله ناس دود لا تنصرون مقابله توانید و انشقت بشکافد و ذده کل سرخ  
 دهان ادیم سرخ سیما قیافه نواصیه موی پیشانی اقدام پایا حیم آب گرم آن جویند  
 مقام تریه از ایستادن بجزور پروردگار خود و آقا افان خداوند تاخهای بسیار  
 بطان استراست برقی حریر یک جتنا میوه دان نزدیک بود قاصوات فروان زنده  
 طرف چشم لویطه جلع کرده است مدها منان سبزه از نهایت سبزی بسیار میزند  
 نه اختان جوشندگان تهمان انار فیه دران کوشکا خیرک زنان برگزیده حسان

کوه زلف

با جمال مقصود را نگاشته شده و خیال می نماید که در این بالین حضرت سید عقیلی بساط طهارت  
 نیک سورۀ واقعه وقعت تحقق شود و واقعه قیامت یقیناً واقع شود و وقت بودن فضیلت  
 است کننده و رحمت جنبانیده شود و رجا جنبانیدن سخت نیست ریزه ریزه کرده شود  
 بساط ریزه ریزه کردن هبای غبار منبتکاراننده و میمنت سعادتمند شفا و  
 ساقی یقون پیش روندگان ثلثه جمعی بسیار سدری نعمتها موصوفه و زرافه و لکان نوجوان  
 مخلدون جاوید انکواب انجور نامعین شراب بری لایصدعون در دسر شود و ایشان را  
 لایقون نه بهوش شوند بخیر و نیکو انداختار کنند گوشت طعم مرغان کشته و پخته کنند  
 یحیی سعادتمند درختان کنار محضود بی خار طلح درختان موز منضود و توبره  
 ثمر آن ظل سایه قد و دراز مسکوب ریخته شده لامقطوعه پایان رسد و لامنوعه و نه از  
 منع کرده شود آشنایان آفریدیم آبگارا و شیر و عر با محبوب شونده نزدیک شوهر یعنی  
 بفتح و دلال اثر ابا هم عمر با یکدیگر شمال شقاوت سموم باد گرم حمیم آب گرم هجوم  
 دود سیاه بکریه خشک گرییم با عزت مترقین بنار پرورده یغیر و ن در او میگرد  
 حنث گناه میقات میعاد مالکون برخواهید کرد بطون شکها هیم شتران مستقی  
 نزل همانی نمون میرزید مسبو قین عاجز قهر و ن کی کارید نر و نون می رویانید  
 خطا ما گیاره شکسته ظلم مانید تفکرون تعجب کنید مفره و ن غرامت کنندگان مزن ابر  
 اجاجا شور و ن از میان شاخ درخت برمی آید متاعا منفعت مقوین مسافران  
 مواقع اقدار مکنون پوشیده لایمست دست غیر ساند مذنون اکار کنندگان بر ن  
 نصیب حلقوم نای گلو مدینین مقصودان روح راحت ریحان گل خوشبو سارم سلامت  
 یعنی خاطر تریای مخاطب تصلیه در آوردن سورۀ حدید یلج در می آید  
 یقوج بالا بر و یو یلج در می آید مستحقین جانشین دیگران میثاق عهد میراث و پس گشته  
 لایستق برابر نیست یضاعف و چند ادا کند بشر یکم مرده باد شمارا قون مطلب یابی

سورۀ واقعه

سورۀ حدید

أَنْظُرُوا بِنُظْرِ شَفَقَةٍ لَمْ يَرَقَّتْ لَكُمْ قُلُوبُكُمْ وَرَأَى لِسَانُكُمْ لَوْنَهُمْ أَجْمَعِينَ ضَرْبُ  
 بَنَّا كَرْدَه شُدِ سُورِ دِیَوَارِ بَاطِنِ اَنْدَرُونِ ظَاهِرِ بیرونِ فَنَشْتَمُ در بلا اَنْگندید و بَصْنَمُ اَنْظُرَا  
 کَر دِیَانِ تَبَلُّرُ شَكِ آورید غرَّت فریفته کرد و اَمَلِی آرزو و اَعْرُورُ شیطان فریبده مَأْوِ  
 جَای مَوَلِی لَاقِ مَصِیْدُ باز گشت اَلْمَرِیَّانِ آیا وقت نرسیده است تَخَشُّعِ نیایش کند  
 طَالِ در از گذشت اَمَلُ مدت قَسَتْ سخت شد مَصْذِقِ خیرات و بهندگان لَعِبُ  
 بازه هَوُ بیودگی زینده آرایش تَفَاخُرُ خود ستائی کُفَاخُرُ از یکدیگر زیاده طَلَبِ غیش  
 باران کُفَا در زراعت کنندگان نَبَاتِ رستنی هَجِجِ خشک شود مَصْفَرُ زرد و حَطَامُ  
 در هم شکسته سَابِقُوا سبقت کنید غرض پِشْنَا اَعْدَاءِ شاماده کرده شد مَأْصَابُ رسید  
 تَبَرُّا بیافریم بَسِیْدُ آسان تَأَسُّوا اندوه خوردید مَحْتَالِ تکبر کند و مَخُورُ خود ستانده  
 یَتَوَلَّو روگردان شود بَاشِ بَنگ فَعِیْنَا اَعْلٰی آثار هر فرستادیم از پی ایشان دَهْبَانِیْ گویشتنی  
 اَبْتَدَعُو خود پدید کرده بود ندما کَتَبْنَا فرض ساخته بودیم اَبْتِغَاءِ طلب کَفَلِینِ و حصه  
 تَمَشُّونَ راه روید (۲۸) سوره مجادله تَجَادُلِ گفتگو میکرد و کَشْتِکِ شکار  
 مِکْرِیْطُ اَهْرَقُو نهار میکنند یعنی تشبیه به نذران خود را به پشت در مَنگَرِ اَنَا معقول زود را دروغ  
 یَعُودُونَ رجوع میکنند تَحْرِیرُ آزاد کردن رَقَبَةٍ بنده و یَتَمَکَّشَا بیکدیگر دست رسانند تَوَعَّظُونَ  
 پند داده می شود ثَمَارُ امتیاحین بی در پی تَحَاذُّونَ مخالفت میکنند کِیْتُوَا خوار کرده شدند اَحْصٰه  
 یادداشت نمودی بَاکِیدِ گِیر از گفتن یَتَنَاجَوْنَ بَاکِیدِ گِیر از میگویند جَاءُوا بَیَانِیدِ حَیْوَا  
 و عَاکِنْدِ حَسَبِ بَسِ بَصَلُونِ در آیند تَفَشُّوْا کِشاده بشینید قَافِیْوْا کِشاده کنید تَفْصِیحِ  
 کِشاده کند الشَّرُّ اَبْرَحِیزِ اَشْفَقْتُمْ ترسیدید تَابَ رَکْزَانِیدِ یَحْلِفُونَ سوگند می خورند  
 اَعْلٰی آماده ساخته است اَیْمَانِ سوگند ان جَنَّةُ سَپَرِ صَدِّقَا باز داشتند لَنْ لَغْنِیْ دَفْعِ  
 سَخَا اِکْر و یَحْسِبُونَ می پندارند اَسْخُوْذُ غالب آمده است حِزْبُ لشکر عَشِیْرَةُ خویشاوندان  
 اَیْقَن قوت داد است دَفْعِ فیض غیبی سَوْرَةُ حَشْرِ دِیَارِ خانه ها حَشْرُ جمع کردن

سوره مجادله  
 پاره اول  
 تَمَشُّونَ راه روید  
 تَجَادُلِ گفتگو میکرد  
 کَشْتِکِ شکار

سوره مجادله

مَا نَعْتُهُ نَكَاحًا زَمَنَهُ حُجُومٌ قَلْعُهُا نَحْمُوتُ بِحَسَبِ مَا نَمِيدُ اَنْتُمْ قَدْ افْتَدَيْتُمْ رُحْبَ تَرْسِ حِلَاةِ  
 جِلْدِ وَطَنِ شَقَاؤُهَا خَالَفَتْكُمْ دَمْرُ لَيْسَةٍ دَرْخَتْ خَرْمًا قَائِمَةً اِيسَادُهُ اُصُولُ رِيحِهَا اَقْلَامُهُ عَائِدُ  
 گِرْدَانِیدَ مَا اَوْجَعْتُمْ نَاحَتَهُ بُوِیْخِلِ اَسْپَانِ رِکَابِشْتَرَانِ یُسَلِّطُ غَالِبِکِرْدَانْدِ قُرْیِ دِیْدَوْلَه  
 دِستگردانِ تَبَوُّؤُ وَاِجَامِی گِرْفَنْدِ حَاجَتَهُ دُغْدَغُهُ اَوْتُوْا داده شد ایشا ز اَبُو فَرُّوْنِ اِختیارِ کُنِیدِ  
 خَصَاصَةً اِحتِلَاجِ یُوْقِ نِگَا بَرِاشْتَه شد شُخْ حَرْصِ سَبَقُوْ سَبَقَتْ کِرْدَنْدِ غِلَا کُنِیدِ  
 لَیْقُ لَیْقِ بَارِگِرْدَانِیْدِ اَدْبَارِ پِشْتِ رَهْبَتِ رَعْبِ لَا یَقْفَمُوْنِ نَمِی فَعْمَدِ قُرْیِ دِیْدِ اَوْجَعَتْ  
 حِصَارِ سَاخْتَه شده وَدَآءِ پِسِ جُدُرِ دِیوَارِ بَابُشِ جَنگِ شَتِیِ پَرِاگَنْدِه دَافِعُ اَوْجَشِیْدِ  
 بَرِیْقِیِ بِلِی تَعْلُقِ غَدِی فِرْدَا فَاثَرُوْنِ بِمَطْلَبِ رَسَدِگَانِ خَاشَعًا نِیَایِشِ کِرْدِه مُنْصَدِّعًا  
 پَارِه پَارِه شده عَیْبِ نِهَانِ شَهَادَةِ اَشْکَارِ اَقْلَامُ دُوسِ نِهَایِتِ پَاکِ سَلَامِ سَلَامَتِ  
 اَزِ مِهْ عَیْبِ مُوَحِّدِ اَمَانِ دِهِنْدِه مُهْمِنِ نِگَا مِهَبَانِ عَزِیزِ غَالِبِ جِگَا زُوْدِ تَهْمِیَارِ مَتَکَبِّرِ  
 بَزِگُوَارِ خَالِقِ اَفْرِیْقِ کَارِ بَارِیِ نُو پِیْدِ اَزِ مِهْ مَصْنُوْعِ نِگَا رَنْدِه + سُوْرَةُ اَمْتَحِنَةِ  
 تَلْقُوْنِ مِی اَفْکَنْدِ یَتَقَفُّوْا بَیْنَهُ یَبْسُطُوْا کِبْشَیْنِدِ سُوْعِ اِیْزَارِ وُدُوْا دُوسْتِ دَارَنْدِ  
 اَرْحَامُ خَوِشِ اَوْدَانِ یَفْضَلُ فِیضِ خَوَا بَرِکِرْدِ اُسُوْعِ پِیْرِ وِسْ بُرْعِ اَسْبِیْ اَلْعَلْقِ کَفَرْنَا  
 نَا مَعْتَقِدِ شِیْمِ بَدَ اِپِیْدِ اَبْدِ بَعْضُ بَآءِ نَاخُوشِیِ مَا اَقْلَامُکُمِ نَمِی تَوَا نَحْمُ اَنْبَنَا رَجُوعِ نُمُوْدِیمِ  
 فِئْتَه زِیْرِ دِستِ یَرْجُوْا اَمِیْدِ دَارِ دِیْدُوْا اِحْسَانِ کُنِیدِ تَقْسِطُوْا اِنْصَافِ کُنِیدِ  
 ظَا هَرُ وَا مَعَاوَنْتِ دِیْگِرَانِ کِرْدَنْدِ تَوَلُّوْا دُوسْتِیِ دَارِیْدِ اَمْتَحِنُوْا اَمْتَحَانِ کُنِیدِ اَتَلَقُّوْا پِیْدِ  
 اَجْرُ مِهْرِ اَلْمُتَسِکُوْا نِگَا هِدَارِیْدِ عَصِیمِ دِستِ وِیْرِ فَا تَکْمُ اَزِ دِستِ شَمَا بَرِ وِشَقِ کِسِ  
 عَاقِبَتُمْ عَقُوْبِ رَسَانِیْدِ یَعْنِیْ خَفِیْمَتِ سَتَانِیْدِ یَبَیْئِیْنِ بَعِیْتِ کُنِیدِ لَا یَسْرِقُنْ دُرْدِیِ کُنِیدِ  
 لَا یَزْنِیْنِ زَنَانِ کُنِیدِ لَا یَاْنِیْنِ پِشِ نِیَارَنْدِ بَهْتَانِ سَخْنِ دُرُوعِ یَقْتَرِیْنِ بَرِیْسَتِه بَاشِنِیْ تَلَسُّوْا  
 نَا اَمِیْدِ شَدِه اَنْدِ سُوْرَةُ صَفِ کِبَرُ مَقْتًا بَسِیَارِ نَا پَسَنْدِ شَدِ بُنِیَانِ عِمَارَتِ  
 مَرَضُ وُضْ مَحْکَمِ بَا کِیْدِ گِرْ حَسِیْدِه دَاغُوْا کُجَرِ وِیِ کِرْدَنْدِ اَزِ اَعْ کُجِ سَاخْتِ لِبَطْفَتُوْا کِه فِرَوَاشِنِ

سوره نوح

سوره صافات



افواه و از آنها بظهور غالب کند اذ دلالت کتم عذین همیشه باشیدن حواریین یاران  
 خاص آید تا قوت دادیم ظاهرین غالب **سورۃ جمع** بعثت بر نوحیت  
 امیین تا خوانندگان بشنوند میخوانند و گویی پاک میکند حکمت دانش لکن ایستادند هنوز  
 نه پیوسته اند محفل و انهاده شد بر سر ایشان که بچگونگی نه برداشتنند حجاز خرم بچل بردارد  
 اسفا که کتابها تفرون میگیرید فاسعوا پس سعی کنید در راه و ابگذارید قضیت تمام کرده شود  
 انکشی را متفرق شوید انقضوا متفرق شده توجه شوند **سورۃ منافقون**  
 خشب چوبها مستند بود یوار باز نهاده صیحتی آواز تند آمدن بر سر آتی از کجا  
 یوفکون گردانیده میشوند تعالوا بیاید لکوا بهیچند انقضوا برگشته شوند لکن  
 مشغول نگردانند اصداق صدقه داد می **سورۃ تغابن** لتنبون البته خبر  
 داده شوید تغابن ظهور غبن بعضی نسبت بعضی یکقدر دور کنند سیات جرما مانا  
 اصاب نیرسد تغفوا در گذر کنید تصفوا زوی بگردانید تغفوا و ایامزید فتنه  
 امتحان شکو در شناس حلیم برد بار **سورۃ طلاق** احصوا شمار کنید  
 فاحشیه کاریجیائی مبینند آشکارا بعتد تجاوز کنند لکن خیر نمیدانند خیرت پیدا کند  
 امسکوا انگار هر بارید معروف و چه پندیده دوی و کسر صاحب عدل تقوی اقیعوا راست  
 ادا کنید یوعظ پند داده میشود کفر مخلصی لایحسب بنگان ندارد و پیشین نا امید شدند  
 از مبتکر بشبافتاده اید اولات الاحمال خداوندان محل یضعن بنهند اسکنوا ساکن کنید  
 وجد طاقت لافضار و ایداز سانید لتضیفوا تا تنگ گیرید از ضعن شیر در بند (توا  
 بر سید اجور مزد و انتمروا با یکدیگر کار فرمائی کنید تعاسن تم مضایقه کردید قیدار  
 تنگ کرده شد عنت تجاوز کرد و حساب حساب کردیم ننگرا دشوار **سورۃ تحریم**  
 یعد چرا تحریم حرام میکنی تبتهی میطلبه مروضات خوشنود فرض مشروع ساخت  
 تحله کشادن اسد پنهان گفت نبأکت افشا کرد اطهمن مطلع ساخت عرف شناسا کرد

سورۃ جمع

سورۃ منافقون

سورۃ تغابن

سورۃ طلاق

سورۃ تحریم

صفت کج شده است تظاهرا با هم متفق شود و ظاهر و باطن هر دو گارسیلایت کردن نهند  
 مؤمنان باور دارندگان قانیت دعا کنندگان ساجد روزه دارندگان نیکبای شوهر  
 دیدگان ابرار شوهر نادیدگان قوا نگاه دارند و قود آتش انگیز غلاظ درشت  
 شداد سخت روضه ها الص کسعی میرود داخل درشت شوخاقتا خیانت کردند و غیبا  
 دفع کردند این بنا کن احصنت نگاه داشت نفق و میدیم قانیتین فرمان بردارندگان  
**سورة ملك (۲۹)** يَبْلُوْا بَازِا يَدِ طِبَاقَاتٍ وَرَتُوْنَ تَفَاوِيْتَ بِيْ صَبَاطِ  
 فُطُوْرٍ شَكْتِ كَرْتِيْنَ دَوْبَارَهْ يَنْقَلِبْ باز آید خاستا خوار شده حسید ماندگشته  
 ترتیب ازینت داریم دنیا نزدیک مصالح چراغان رجوما آلات رجم اعتدال آماده  
 کردیم انقوا افکنده شوند شقیق آواز می ماند آواز خر قود جوش میزند نگاه نزدیک  
 تمین پاره پاره شود غیظ خشم کما هرگاه القی افکنده شود قود گرو و خزانه  
 نگاهبانان اعتر قوا اقرار کردند سحفا الغت با دخیف فرو برد نمود جنبش کند  
 یُرْسِلْ بفرستد خاصبا باد سنگبارندین ترسانیدن من نکای عقوبت من صفت  
 کشایند باز و یقیضن گاه فراهم می آرند عایسک نگاه نمیدارد امن آیا کیست  
 لجم محکم پیوسته اند عتی سرکشی نفور رسیدگی مکیا نگویند ارفاده سویی  
 راست ایستاده انشا بیا فرید آفنده دلها ذرا آراگنده ساخت ذلفه نزدیک شد  
 سیکت با خوش کرده شود یعنی سیاه کرده شود و نغون می طلبید یجیر خلاهی  
 در آصیح شود غورا فرو رفته معین روان **سورة ان** یسْطَرُوْنَ می نویسند  
 نعمه فضل غیر ممنون بی نهایت خلق خوس سببهای خواهی دید باکم کلام  
 یک از شما مفتون دیوانگی لا تطع فرمان مبرود و آرزو کردند کونند که ملائمت کنی  
 یذهنون ملائمت کنند خلاف بسیار سوگند خورند قهین مظهر همار عیب کننده  
 مشاء روزه نمیدو سخن چینی مناع بخل کننده خیر مال معتد از حد گذشته

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 ربنا انک عليم

سورة ان

آئینو گناه کار عتلی سخت رو تنو ملحق بقوم را انداز اصل ایشان بنین فرزندان  
 تملی خوانده شود و اساطیر افسانه ها کسب داغ خواهدیم نهاد و خوطوم عینی مترجم گوید  
 کنایت ست از رسو کردن بگو تا آزمودیم جنة بوستان کیصومین در و کنند  
 مصیبتین صیاح کنان لایستون انشا را سدی گفتند طاف گرد آمد طائف بلای  
 ناکشون خفته بودند صریح زراعت بریده شده تناد و ابالیکیر آواز دادند اغدوا  
 پگاه و دید صایرین در و کنندگان انطلاق و رفتند بکافون با یکدیگر سخن پنهان گویان  
 غدا و اگاه رسیدند بحر بخل اوسط بهترین آفتل رو آوردند و نیت لایق با یکدیگر ملا  
 کنان طاغین از حد گذشته تدبیر سون تلاوت میکنند فی و در معا و تحیر و ن احتیاج  
 می کنند ایمان عهد با بالغه حکم از عظیم متعدد یک کشف جامه برداشته شود و خاشعانه  
 نیایش ظاهر باشد ترقی فرو گیر و سالیون بی علت ذر بگذار سستند هیچ پایه پای  
 خواهیم کشید املی مهلت خواهیم داد و کید حیله مبین حکم مغیرم تا وان منقول  
 گرانبار سخن مایی مکتوم پر از غم شده بود تذکره دریافت نیت بر تافته میشد  
 عذر از زمین بی گیاه مد موم بد حال اجتناب برگزیدین لقون بلغزاید سور  
 الحاقه الحاقه قیامت ماله الحاقه چیست آن قیامت طایفه نعره تند عاتیه از حد  
 گذشته سحر بر گاشت حشوم نهایت خمس صریحی بزمن افتاد و خاویزه از کنگی بر هم  
 شده باقیه بقیه خاطره گناه اخذ در گرفتن برای عظیم طغیان از حد گذشته چار  
 شتی تعجبی یاد دارد اذن گوش اعیان یاد دارند دگت کوفته شود ایشان را  
 دکه و اجدد یکبار کوفتن و اهیه سست الملك فرشتگان از جاکناره مانع صون  
 پیش آورده شود شمار الا تحفه پنهان نماند خافیه سر او تو داده شده ها و هم بگیر  
 عیسه زندگانی لایسته پسندیده قطوف میوه مادانیه قریب الحصول هیهنگوارا  
 استلکم پیش فرستاده بودید خالیه گذشته لمدار نمدانستم قاضیه آخر کننده کار

لوقه کلامه

بودی یعنی مرگ سلطان بادشاهی خدو که بگیردش خلق طوق گردن کنی در صلوات  
داخل کنی در سلسله زنجیر ذراع مسافت در آغا اگر اسلکی در آید یا یحیی  
رغبت نماید و حمیم خورشید و زنجیرین زرد اب حاطون گنا به کاران و دین رگ  
حاجزین باز دارندگان **سوره معارج** معارج مرتبه انجیل بالا میزند  
مهل مس که اخته عین پشم رنگین فصیله قبیله ثویفی جای میدی لطف آتش  
شعله زننده نراغه بر کشنده شوی پوست سروغنی نگار داشت هلو عا ناشیکنده  
جزو عا مضطرب متوکل اجل نماینده ملو قیان ملامت کرده شدگان عادون ازده  
گزشتگان قبل بسوی مظهرین شتابان عینین گروه گروه یحیی صوا بهر دوگی در آ  
اجلای قبور سیرا عا شتابان نصیب نشانه یوفضون مید وند **سوره نوح**  
استغشوا بخود دو چینه انداخته وادامت کردند یزیدیل بفرستدین مرادارین زیند  
په در په در و قارا بزرگه فجا کاشاد و لاند زنگار دیار ساکن شوند و فاجرا بکا  
تبارا ملاکی **سوره جن** نفر جماعت تعالی بلند است جد بزرگی سفینه  
جابل شططا دروغ یعودون پناه میگرفتند رهقا کشی کو بیعت بر گز نفرستد سنا  
دست رسانیدیم ملت پر کرده شد حو سنا پاسا نان شدید حکم شهابا ستاره افرو  
نقعد می شستم مقاعد بجا یستمع گوش نهرا لان الحال شهابا ستاره مرصدا  
میا ساخته طرائق فرقا ویدا مختلف هر با گرختن بحسب نقصان دهقا ستم  
قاسطون گنا به کار رخصروا قصد کرد و خطبا بهیزم اسقینا می نوشانیدیم غدا  
بسیار نفین امتحان کنیم یساک در آرد صعدا سخت لیددا اسپیده کی بگری  
کن یحیی پناه نه در ملتک اپناه بلا فاجا خبر رسانیدن بر ساکنان تبلیغ پیغامها امدا  
معا و لا یظهم مطلع نمیسازد از قضی پسند کرد یساک روان میکند رعدا فرشتگان  
نگهبانان اخذ فر گرفت عدا شمار **سوره فصل** فصل منزل جابه بخود پیچید

سوره معارج

سوره نوح

سوره جن

سوره فصل

تَرْقِیًّا وَاضِعٌ خَوَانِدَن سَنَلَقِیْ خَوَامِیْمَ نَزَلَ كِر و نَاشِئَةً قِیَام و طًا بِأَمَالِ كِر دَن  
 أَقْوَامُ دَر سَت تَرْقِیًّا كِر دَر تَلْفَظِ الْفَاظِ سَجًّا شَغْل تَقْتَل كِسْتَه شُود تَبْتِیْلًا نَوْعِ  
 كِسْتَه شَدَن اَهْجَر مُتَرَك كِن نَعْمَةً رَفَاهِیْت اَنكَالَا قِیدِی كِر اَن حَیْمًا آتَش  
 اَفْرُوخَةً ذَا لِعَصَةِ كَلَو كِر تَرْجُبُ بَجَبَد كَنِیْبًا تَل رِیْگ مَهْیَلَا اَز تَهْم پَاشِیدَه شَدَه  
 وَبِیْلَا سَخْت شِیْبًا پِر مُنْقَطِر شَكَا فِتِه اَدَن نَزْدِیك یَقْدِرُ اَنْدَا زَه مِی كِنْد كَبْجُوهَا  
 اَحَاظِیْت اَنْیَكِر دَعْنِی مَوَلِیْت نِیْمِیْت اَنْیَكِر دِیَضْرُوتَان سَفَر مِی كِنْد سَوَالَه مَلِك مَلِك دَر جَا مَهْمُوهَا  
 رُجُزَ پَلِید اَهْجَر دُور كِن كَا تَمَنُّن نَبَا یَك چِزَه بَدِی تَشَكُّك زِیَا دَه طَلَب كِنَا ن  
 نَقَر دَمِیدَه شُود نَاقُورُ صُور وَحِیدَا تَنهَا هَمْدُ وَا فِرَاوَان شُهو دَا حَاضِر شُودَنده  
 یَعْنِی بِجَالِس مَهْدُتُ و سَعَت دَا دَم عَیْدَا سَتِیْر نَدَه سَا رَهْیَقُ كَلِیْف خَوَا هَم دَا د  
 صَعُودًا بِشَقْتَه فَكْر تَا مَل كِر و قَدْ كَا نَدَا زَه مَقَر مَعُود قُتِل لَعْنَت بَا و نَظَر كِر كَسِیْت  
 عَبَسَ رُوی تَرِش كِر و بَسَر پِشَا نِی دَر هَم كَشِیدُوقُ تَر و نَقْل كِر دَه مِی شُود سَا اَصْلَه  
 خَوَا هَم دَر آوَر وَا شَبَقِی بَاقِی مِی كِنْدَا رُو لَا تَن دُرُتَرَك مِی كِنْد لَوَا حَه كَسُوزَنده بَشَر آوَمِیَا  
 عِلَّة شَمَار فِتْنَةً بَلَا رِیْسْتِیْقِیْن یَقِیْن كِنْد كَا یَز كَا ب شَك كِنْدَا سَفَر رُوشَن شُود  
 كَبَر بَزَر كِر رَا هِیْنَه دُر كِر و سَا ك دَر آوَر دِی خُوضُ بَه اَنكَار دَر مِی آدِیْم اَلْخَا فِیْنَدَن  
 دَر آِیْنَد كَا ن یَقِیْن مَوْت حَمْرُ خِرَان مُسْتَفِیْرَه رَمِیدَه قُرَّت كِر خِیْتَه بَاشَد قَسُورَه شِیر  
 مُنْشَرَكَه كَشَا دَه اَهْلُ النُّقُوی سِرَاوَا رَا كَمَا زُوی تَر سِنْد سَوْرَه قِیَا مَه  
 لَوَا مَهْمَا مَلَمَت كِنْدَه عِظَام استخوانها سَوِی هَمَا ر كَنِیْم بَنَان سِر اَن كَشْتَان یَجْرُ  
 مَعْصِیْت كِنْدَا مَا مَز مَانِی كِه پِش رُوی وِی سَت بَرِیْق خِیرَه شُود وَ حَسَف تِیرَه كِر دُود  
 مَفْرُوزِی كِه گَا ه وَ دَر پَنَاه مُسْتَقَرُّ وَا رَا گَا ه یُذَبُّو خِبر دَا دَه شُود بَصِیْرَه حُجَّت اَلْفِی  
 دَر مِیَا ن آوَر مَعَاذِ یَدِ عَزْر اَلْاَكْثَر كَا مِجَنبَان قَاتِبَعِیْس دِل خُود رَا دِر پِی خَوَانِدَن كُون  
 نَا خِصْرَه تَا زَه بَا سَرَه پِشَا نِی دَر هَم كَشِیدَه فَاقِرَه مُصِیْبِت تَرَا قِی چِیْر كِر دَن رَا قِی اَفْسُو

سوره طه

سوره قیامه

کننده التفت به پدید مساق روان کردن بیقطعی خزان شده اولی وای سدی مهل  
 یمنی ریخته میشد علقه خون بسته سویی درست اندام **سوره دهر**  
 حیث مدتی دهر زمان آتش در هم آمیخته از چند چیز بتکلیه از حالی بحال  
 میگردد و نمیشد سلاسل زنجیر با اغلاک طوقها سعید آتش فروخته مزاج آمیزش  
 شد مشقت مستطید افاش آسید از ندانی عبوسا ترش روفه طرک انهایت  
 سخت و فی مکارا شد لغی رسانید نصر و تازگی از آنک تخته شمشیر گرمی آفتاب  
 زهره یاسر می تند دانیة نزدیک شده باشد ظلال سایه باد لکست سهل حصول  
 کرده شود یطاف آمد و شد کرده شود اینی آوند با فضیة نقره قواریر آ بگینه با  
 قدر و اندازه کرده باشند یعنی ساقیان یسقون نوشانیده شود ایشانرا منشور  
 از رشته افشانه شده شد آنجا عالی بالای سندی دیبای نازک خضم سبز  
 بکده صبح آویلا شام آسردگ **سوره مرسلات** مرسلات باوا  
 فرستاده شده عمر فا بوجه نیک عاصفات باد های تند وزنده عصفا بطریق شد  
 تالشیرات باد های بر آورنده ابر نشرا بهم آوردن قارقات باران بهم جدا  
 کننده ابر فرقا بپاره پاره نمون ملکیات جماعات فرشتگان فرود آورنده ذکرا می  
 طمسست بی نور کرده شود فرجست شکافته گردد و سفست پاره پاره نموده آید اقیقت  
 بمعادی جمع کرده شود اچلت موقوف داشته شده یعنی پیغامبران فصل فیصل کردن  
 قرار جای مکین مضبوط قدر نا اندازه کردیم کفائتا جمع کننده وایستی کوها شایسته  
 بلند قرا تا شیرین انطافوا بروید ظلیل سرد و هب گرمی آتش تدعی می افکند  
 شریر شریرا قصر کوشک چال شتران صفر زرد **سوره نباء** (۳۰)  
 مهاذا فرش آو تا دامیها سبنا تار حتمه لباسا پرده معاشا وقت معیشت  
 بنیتا بنا کردیم شد ادا حکم سراجا چراغ و هاجا درخت و معصا ت ابر و اجاجا

سوره دهر

سوره مرسلات

سوره نباء

ریزان کفها در هم پیچیده میقتا تا وقتی معین تا تون بیاید فتنه شگافه شود آوا با  
 دروازه دروازه سیرت روان کرده آید بر صفا انتظار کننده طاعتی سرکشان ما با  
 مرجع کیشین اقامت کنندگان آخرا با مریای دراز کاید فتنه چپند بر دانه  
 حیما آب گرم غشاقا از رواب و قافا موافق لایم چون توقع نمیداشتند کذا با  
 دروغ داشتن احصینا ضبط کردیم دوقوا بچشید مقارن مطلب یابی حد آتی  
 بوستانها اعتنا با درختان انگور کو عیب زنان دوشیزه گاسا پیالیدها قاک کرده  
 لغوا سخن پیوده لایم لکون نتواند خطا با سخن گفتن سورة نازعات  
 نازعات جماعت فرشتگان که نزع میکنند غرقا بوجه غنی ناشیطات بیرون آرندگان  
 نشطا بطریق سهولت ساینجات شنا کنندگان ساینجات سبقت کنندگان مدبرا  
 تدبیر کنندگان ترجمف الرافعة بمجید جنبه تدبیرها الرافعة از پس می در آید پس  
 وی در آینه و اچفة ترسان مردودون باز گردانیده شدگان حافرة حالت  
 نخستین لخرة بوسیده کسرة رجوع خاسرة زیان دهنده زجعة آواز تند  
 ساهرة روی زمین مقدس پاک طغی از حد گذشته ننگی پاکیزه شوی یسعی نذر  
 کنان نکال عذاب اولی دنیا عذرة پند رقع بلند ساخت ستمك ارتفاع سؤی  
 درست ساخت اغطش تاریک کرد ضعیفی روشنی دخی هموار کرد دمر غنی چراگاه  
 آرزوی استوار نمود متاعا منفعت الطامة الکبری قیامت سخی عمل کرده بود برین  
 ظاهر کرده شود طغی از حد گذشته اشد برگزیده باشد هوی شهوات مرسلی شحق  
 لکم یلبثوا درنگ کرده بودند عشقینة شام سورة عبس عبس روی  
 ترش کرد تو لی اعراض نمود تصدی اقبال میکنی تلهی غفلت میکنی ضحیف نامها  
 مکرر مکرر مرفوعه بلند قدر مطهره پاک کرده شده آید می و شمس اسفره نویسنده  
 بر دة نیکو کردار قتل بعثت کرده شد ما کفره چه بلانا سپاسد ایت قتل را اندازه

سورة نازعات

سورة عبس





حَقَّتْ سِرَاوِ اَرَسْتِ مَدَّتْ كَشِيدَه شُود اَلَقَّتْ بِه بَر تَابِ بَحَلَّتْ خَالِي شُود كَا حِجْ  
 كَار كَنَدَه بِكَاسَبُ حَسَابِ كَرْدَه شُود لَيْسِيَّ آسَانِ يَنْقَلِبُ بَا زَكِر دَوِ رَا بِسْ ظَهَرِ  
 پِشْتِ يَدِ عَوُّ يَا دِ خَوَاهِد كَرْدِ بُنُورًا اَهْلَاكِ يَصَلِّي خَوَاهِد دَر آدِنِ مَجْزُورِ جَرِجْ كَنَدِ شَفَقِ  
 سِرْخِي كَنَارَه آسَمَانِ وَ سَقِ جَمْعِ كَرْدَه اسْتِ اَلْسَقِ تَمَامِ شُود لَكْرُ كَلْبِ خَوَاهِي سِيَرِ  
 طَبَقًا حَالِي يَوْعُونِ دَر دَلِ خُودِ كَگاهِ مِي دَارِ نَدِ غَيْرِ مُمَكُونِ بِي نَهَايَتِ سَلَوَه بَرِجِ  
 مَوْعُودِ وَعَدَه كَرْدَه شَدَه شَاهِدِ حَاضِرِ شُونَدَه مَشْهُودِ حَاضِرِ كَرْدَه شَدَه قَتْلِ اَهْلَاكِ  
 كَرْدَه شَدَنَدِ اُخْذُودِ خُذْ قَهْوُودِ بِي زِمِ بِيَارِ قَعُودِ نَشْ سَتَكَانِ شَهْهُودِ حَاضِرِ بُو دَنَدِ  
 مَا نَقَعُوا عَيْبِ نَكْرَدَنَدِ قَتُّوا عَقُوبَتِ كَرْدَنَدِ حَرِيقِ سُوخْتَنِ قَوْنِ فِرْوزِي بَطْشِ  
 دَسْتِ دَر اَزِي بُيُودِ آفَرِيشِ نُو مِي كَنَدِ يُو عِيْدِ آفَرِيشِ دُوبَارَه مِي كَنَدِ وَ دُودِ دُودِ سَتَارِ  
 قَعَالِ كَنَدَه دَر آءِ كَرْدَا كَرْدِ مَحِيْطِ گِيَرِنَدَه **سُورَةُ طَارِقِ طَارِقِ** چِي كِي  
 وَ قَتْ شَبِ پَدِي رِي آيِدِ نَاقِبِ دَر خَشَنَدِه اِنْ نَيْتِ لَسَا كَر مَرَّ اَز چِي بِزِ دَافِقِ  
 جَنَدَه صُلْبِ پِشْتِ تَرَا شَبِ اسْتِخْوَانَهَايِ سِيْنَه زَنِ ثُبْلِ اِمْتِحَانِ كَرْدَه شُود سَرَا اَبْرُ  
 ضَمِيرِ بَارِ جَمْعِ بَارَانِ صَدْعِ شَكَا فِتْنِ فَصْلِ وَاضِحِ هَزَلِ مَخْنِ بِي هُودِ يَكِيْدُ وُنِ  
 بَر اَنَدِيشِي مِي كَنَدِ مَقِيلِ مَهَلْتِ دَه مَرُودِ اَنَدِ كِي **سُورَةُ اَعْلٰى** غُثَاءِ  
 خَاشَاكِ خَشَاكِ اَحْوٰى سِيَاهِ سَتَقْرَا نَكْ قُرْآنِ تَعْلِيمِ خَوَاهِيْمِ كَرْدِ تَرَا نَيْسِرِ تَوْفِيقِ  
 خَوَاهِيْمِ دَا دِ لَيْسَرِي شَرِيعَتِ آسَانِ بِتَجَنُّبِ كِي سُو خَوَاهِيْدِ شَا شَفِي بِبَخْتِ تَرِ يَصَلِّ  
 دَر آيِدِ اَفْلَحِ رَسْتْ كَارِ شَدِ تَزَكِّي پَاكِ شَدِ تَوَكُّرُ وُنِ اخْتِيَارِ مِي كَنَدِ **سُورَةُ**  
**غَاشِيَةِ** اَتِي اَمَدَه اسْتِ غَاشِيَةِ قِيَامَتِ خَاشَعَةُ خَوَارِ عَامِلَه كَار كَنَدَه  
 نَاصِبَه مَحْنَتِ كَشَنَدَه حَامِيَه اَفْرُوحَه عَيْنِ چَشْمَه اَيْنِه نَهَايَتِ كَرْمِ ضَرِيْعِ نَامِ  
 گِيَا دِ خَارِ دَا اَكْلِ يَمِيْنِ فَرِي كَنَدِ جَوْعِ كَر سَكِ نَاعْمَه تَا زَه بَا شَدِ اَغْيَه مَخْنِ بِي هُودِ  
 اَكْوَابِ كُوزِ بَا مَوْضُوعِ نَهَادَه شَدَه فَمَارِقِ وَ سَادَه لَزَكَايِ كَسَا طَهَا نَفْسِ مَبْثُوثَه اَكْنَه

سوره بروج

سوره طارق

سوره اعلی

سوره غاشیه

کرده شده ایل شران رفعت برداشته شد نصبت افراشته شد سطح  
 پس کرده شده مصیطیر گماشته ایاب رجوع **سورة الفجر** شفع جنت و نر  
 طاق کسروان شود چرخ و عماد قدای بلند جاوید افراسیده بودند محض سنگهای  
 بزرگ وادی قری او تاد میخما یعنی چهار میخ بسته عقوبت میکرد طغوا سرکشی کردند  
 آگروا بسیار بعل آوردند صبت بر خیت سوط یک دفعه موصاد کمینگاه ابتلی استخوان کنند  
 فقد کس تنگ سازد آه کائنات کثارت کرد مر الا فاصون یکدیگر را رغبت نمیدید تراکات  
 مال میراث لک بسیار جمل بسیار دگت پست کرده شود الا کرض بلندی زمین چینی  
 آورده شود الا یونق بهر بخیر نه بند مطمئن آرام گیرنده راضیه خوشنود مرضیه از تو  
 نیز خوشنود گشته **سورة بلد** حلال خواهی شد کبک شقت کبد اتو بر تو  
 شقتین دول بجلین دورا یعنی خیر و شر لا اقم در دنیا مد عقبه گدگاه سخت  
 فلک خلاص کردن رقیبه بر و مسغبه گر سنگ مفر به قرابت متر به خاک سارے  
 تو اوصوا بایکدیگر وصیت کردند مرحمت شقت میمنه نیک بختی مشامه بهنجی موصد  
 گماشته شود از هر جهت گرد آورده شده **سورة شمس** خنّی روشنی تلی از بی  
 در آید جلّ نمایان کند یغشی بهوشانند مابینه بنا کردن ماطحی هموار ساختن ماسو  
 درست اندام نمودن فاطمها پس قسم بانداختن خدا در دلش دگت پاک ساختن خاک  
 زیانکار شد دینی با سفل اسافلین بر و طغوی سرکشی انبعث بر خاست اشقی بر خست  
 ناقة ماده شتر سفیا آب خور و عقر و بکشتند مدد معقوبت فرود آورد سویی هموار  
 کرد و عقبایا پاداش **سورة لیل** جلّی ظاهر شود شتی مختلف اعطی عطا کرد  
 الحسنه ملت نیک یسری سرای آسایش استغنی خود را بی نیاز شمر و عسر سرای شود  
 ما یغنی هیچ دفع نکند تر دمی گونسا رافت اندر تر ترسانیدم تاطی شعله مینند  
 سیجنت یکسوداشته خواهد شد تجزئی جزا داده شود افتاء بطلب **سورة ضحی**

سورة الفجر

سورة بلد

سورة شمس

سورة لیل

سورة ضحی

ضعیف وقت چاشت سبخی پوش وادع فرو گذاشت مافقی زمین نداشت ادوی  
 جای داذن آگاه راه گم کرده یعنی شریعت نمیدانستی عاذراً گفت که تقهر ستم کن  
 لا تقهر باگ مزین **سورة الم نشرح** الم نشرح آیا کشاده نموده ایم صد  
 سین و ضعیف دور کردیم و ذر بار انقض کران کرده بود عسیر دشواری یسرا  
 آسانی قال صبت پس منت کش **سورة تین** تین انجیر آمین با من تقوی صوت  
 رد دنا باز گردانیده ایم اسفل سافلین فرو ترازمه فروماندگان **سورة علق**  
 افران جوان علق خون پاره بسته اگر کم بزرگوار تر لیطغی البته از حد میگردد و مجبی  
 رجوع ینهی منع میکند کم یثنته باز خواهد ایستاد لفسفن البته خواهم کشید ناصیه  
 موی پیشانی خاطئه خطا کار فلیدع پس باید که فریاد کند نادیة اهل مجلس خود را  
 سدنح الزکیة نایز خواهیم طلبید پیاده بار لا تطعه فرمان او قبول مکن و انسجد و نماز  
 گذار و اقتریب و قرب خدا طلب نما **سورة منافکین** منافکین جدا شوندگان  
 نافی بیاید یثنته محبت ظاهر کتب احکام قیمه راست و درست مخلصین خالص ساخته  
 دین پرستش حقا متدین بدین ابراهیم دین العیمه احکام ملت درست شر بدترین  
 بریکه خلق عدل همیشه باشید **سورة زلزلة** زلزلة زلزلة جنبانید شود  
 انقال بارما یصدد باز گردند اشتناک ابراحول مختلف لبروا تا نموده شود مشقال  
 همسگ **سورة عادیات** عادیات اسپان تیز دهنده ضحکا بوجیه که از  
 دم پر شوند الموریات اسپان آتش برآرنده قدحاً بکنه بعل خود سنگ را بزنند  
 المعیرات اسپان غارت کننده ضحکا چون در وقت صبح درآیند انزن برانگیزند  
 نفعاً غبار و سطن درآیند کنود ناشکر گذار شهید مطلع خیر مال شدید مال نفع  
 کننده بعث برانگیزه شود حصیل ظاهر ساخته شود **سورة قارعة**  
 القارعة قیامت فراکش پروانه ممتوث پراکنده ساخته عمن پشم رنگین منقوش مخلج

سورة الم نشرح

سورة تین

سورة منافکین

سورة زلزلة

سورة عادیات

سورة قارعة





